

مطالعه تطبیقی سیاست خارجی روسیه در دوران پوتین و مدودف

حبیب اله ابوالحسن شیرازی^۱
دانشیار روابط بین الملل دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی
(تاریخ دریافت ۹۴/۳/۲۲ - تاریخ تصویب ۹۵/۳/۳۱)

چکیده

سیاست خارجی روسیه پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی دارای فراز و فرودهای زیادی بوده است. شاکله اصول کلان سیاست خارجی روسیه بر مبنای جهان چند قطبی، محافظه کاری، واقع گرایی و موازنه قوا شکل گرفته است. نخستین دوره سیاست خارجی روسیه در قالب نهاد «خانه مشترک اروپایی» مطرح شد. در این دوران (۱۹۹۵-۱۹۹۱) و در ادامه سیاست «تفکر نوین» گورباچف، فدراسیون روسیه نیز یکپارچگی در نظام اقتصاد سرمایه‌داری و بهره‌گیری از تکنولوژی پیشرفته غربی را مورد توجه قرار داد. در دوره دوم که از سال ۱۹۹۶ با تصدی وزارت خارجه از جانب پریماکف شروع شد، چرخشی در سیاست خارجی روسیه آغاز شد، که همزمان نگاه به شرق و غرب را مدنظر قرار داد.

در مرحله سوم تعادل بین نگاه به شرق و غرب حفظ شد، اما پوتین که مظهر دوره سوم سیاست خارجی روسیه است، دو ویژگی خاص را در سیاست خارجی روسیه درج کرد. نخست اینکه سیاست خارجی روسیه به طور فوق‌العاده‌ای عملگرا شد و دوم اینکه، پوتین از

Email: habib_shirazi@yahoo.com

^۱. نویسنده مسئول

فصلنامه مطالعات روابط بین‌الملل، سال نهم، شماره ۳۳، بهار ۱۳۹۵، صص ۵۴-۹.

سال ۲۰۰۰ به بعد به دنبال مشارکت راهبردی با اروپا و به ویژه با آمریکا بود. از سوی دیگر، پوتین گام در راه برپایی شوکت دوباره روسیه از طریق بازگشت به اصول سیاست خارجی روسیه شوروی اما نه از منظری ایدئولوژیک بلکه با تکیه بر ملی‌گرایی و اقتدارگرایی روسی گذارد و دکترین خود را در مبانی سیاست خارجی و امنیت ملی روسیه تثبیت نمود. این اقتدارگرایی و سودای بازگشت به دوران قدرت و اقتدار روسیه شوروی در سیاست خارجی روسیه در دوران پوتین و «مدودف» خود را نشان داده است.

در این مقاله این مدعا بررسی می‌شود که با وجود ایجاد تیم «پوتین-مدودف» و ریاست جمهوری و نخست‌وزیری مداوم این دو و چرخه حاکمیت آنان، آیا تفاوتی بنیادین و اصولی میان عملکرد و مبانی فکری پوتین و مدودف در سیاست خارجی وجود دارد و یا مدودف همان ادامه دهنده راه پوتین اما با کمی تغییرات جزئی در سیاست‌های وی می‌باشد؟

واژه های کلیدی: سیاست خارجی، روسیه، پوتین، مدودف، اقتدارگرایی روسی

مقدمه

فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی به عنوان یکی از مهمترین رویدادهای قرن بیستم، علاوه بر به هم زدن نظام دوقطبی، ورود کشورهای عضو بلوک شرق به عرصه جهانی و پایان دادن به طولانی ترین جنگ ایدئولوژیک قرن و سایر تحولاتی که به نوعی تمام جهان را تحت تاثیر خود قرار داد، منجر به ظهور بازیگر جدیدی در عرصه بین الملل شد که حضور و چگونگی برخورد جهان با آن، خود به یکی از مسائل مهم این رویداد بزرگ تبدیل شد. تحولات و گاه تناقضاتی که در سیاست روسیه طی بیست سال گذشته رخ داده است، حکایت از این دارد که نه تنها روسیه چون معمایی در برابر جهان قرار گرفت، خود روس‌ها نیز تصویر چندان روشنی از شرایط خود در جهان پس از فروپاشی نداشته اند.

در چنین شرایطی با ظهور ولادیمیر پوتین به عنوان ریاست جمهوری فدراسیون روسیه تحول بزرگی در نگاه روسیه به جهان و جایگاه این کشور روی داد. روی کار آمدن ولادیمیر پوتین که با رشد اقتصاد روسیه، تحت تاثیر افزایش بهای نفت و گاز همراه شد، علاوه بر سیاست‌های مرکز گرای دولت پوتین که تا حدود زیادی نظم را به این کشور بازگرداند، تصویر متفاوتی را از روسیه تحقیر شده به جهان نشان داد. پوتین پس از سامان دادن به شرایط داخلی، روسیه را به عنوان قدرتی مطرح کرد که به دنبال بازپس گرفتن اعتبار از دست رفته می باشد (عطایی و شجایی، ۱۳۸۹: ۴).

نابسامانی‌های اجتماعی، غارت منابع زیرزمینی کشور بوسیله عده معدودی که دارای ارتباطات نزدیک با دستگاه حاکم بودند و فروش یکپارچه کارخانه‌ها و تأسیسات دولتی به معدودی از صاحبان سرمایه و مهمتر از همه شکل گرفتن جنگ‌های داخلی در مناطق جنوبی کشور در نهایت به قدرت رسیدن «ولادیمیر پوتین» را گریز ناپذیر ساخت. در حقیقت، پوتین احیاگر دوران اقتدار روسیه شوروی بدون ایدئولوژی

«مارکسیسم - لنینیسم» است و این نکته بیش از هر چیز ریشه در فرهنگ «اقتدارگرایی روسیه» دارد. «اقتدارگرایی در روسیه پیشینه ای به قدمت تاریخ دارد. ماه‌های پایانی دوران تصدی گورباچف بر حزب کمونیست تا به قدرت رسیدن پوتین در روسیه نوین، تنها مقطعی در تاریخ است که می توان گفت روسیه حکومت اقتدارگرا نداشته است. البته این به معنای داشتن دمکراسی در این برهه از تاریخ روسیه نیست» (عسکری، ۱۳۹۰: ۳).

در این دوران روسیه تلاش کرد تا با حضور پررنگ تر در عرصه جهانی خود را به عنوان جانشین شوروی در عرصه جهانی مطرح کند و به ویژه در دوره دوم ریاست جمهوری پوتین، روسیه با ورود به چالش با آمریکا به دنبال افزایش اعتبار خدشه دار شده اش بود. (لاروئل، ۱۳۸۸، ۳۴)

پوتین که هیچگاه ناراحتی و ناخشنودی خود را از سقوط اتحادیه شوروی پنهان ننموده معتقد است تقسیم جغرافیایی ناشی از فروپاشی اتحاد شوروی بزرگترین حادثه ناگوار ژئوپولیتیک قرن می باشد.

در این میان، بعد از دو دوره ریاست جمهوری پوتین، در دسامبر ۲۰۰۷ و در هشتمین گردهمایی حزب روسیه واحد، دیمتری مدودف با ۴۷۸ رأی موافق و فقط یک رأی مخالف به عنوان نامزد این حزب برای انتخابات ریاست جمهوری معرفی شد. وی که مورد حمایت احزاب دیگری مانند روسیه عادل، حزب کشاورزان و حزب نیروی مدنی نیز بود، با کسب بیش از ۷۰ درصد آرا در انتخابات ۲ مارس ۲۰۰۸ (اسفند ۱۳۸۶) به پیروزی رسید. مدودف قبلا اعلام کرده بود در صورتی که به عنوان رئیس جمهور انتخاب شود، اصولی را ملاک عمل قرار خواهد داد که موسوم به «طرح پوتین» اعلام شده بود.

مدودف بعد از پیروزی در انتخابات ریاست جمهوری، در مصاحبه‌ای با ۳ شبکه تلویزیونی روسیه در ابتدا خاطر نشان ساخت: «من در تحقق سیاست خارجی کشور ۵

اصل را اساسی و دارای اولویت خاص می‌دانم. در وهله نخست، روسیه اصول اساسی حقوق و ضوابط بین‌المللی که تعیین‌کننده روابط میان کشورهای جهان است را قبول داشته و خود را به رعایت آنها ملزم می‌داند. دوم اینکه جهان باید چند قطبی باشد و جهان تک قطبی مورد قبول نیست. سوم اینکه روسیه خواهان رویارویی با هیچ کشوری نبوده و خواهان توسعه روابط دوستانه با تمامی کشورها می‌باشد. چهارمین اولویت روسیه در سیاست خارجی دفاع از حیات و ارزش‌های ملت روسیه در سراسر جهان است و اصل پنجم نیز منافع ملی روسیه و مشارکت با مناطقی که با این کشور روابطی دوستانه دارند» (مدودف، ۱۳۸۷: ۲).

گرچه مدودف نخست وزیر انتخابی پوتین و از همکاران مورد اعتماد وی بود و با حمایت پوتین به ریاست جمهوری رسید، از همان ابتدا بسیاری از «کارشناسان معتقد بودند که وی دست‌نشانده پوتین برای رعایت قانون ممنوعیت بیش از دو دوره ریاست جمهوری می‌باشد و پوتین از وی بعنوان محلی استفاده کرده تا وی ضمن افزایش مدت زمان ریاست جمهوری در قانون اساسی به شش سال، زمینه به قدرت رسیدن مجدد او را برای دو دوره شش ساله و جمعاً به مدت ۱۲ سال یعنی تا زمان بازنشستگی مهیا نماید» (فیروزآبادی، ۱۳۹۰، ۳).

از سویی دیگر برخی اتفاقات روی داده در دوران ریاست جمهوری مدودف در عرصه سیاست خارجی این نکته را نشان می‌دهد که وی تا زمانی که قدرت برتر در کشور نبود مطابق نظرات رئیس خود پوتین عمل می‌کرد. اما زمانی که به ریاست جمهوری و قدرت برتر رسید، در مقاطعی سیاست‌هایی متفاوت از پوتین اتخاذ نمود که نشان‌دهنده وجود اختلاف نظر مابین این دو می‌باشد (زادوخین، ۱۳۸۸: ۳). در این مقاله درصدد استخراج وجوه اشتراک و افتراق در سیاست‌های خارجی روسیه در دو دوره چهار ساله ریاست جمهوری پوتین و سپس دوره چهار ساله مدودف هستیم.

۱. سیاست خارجی روسیه در دوره اول ریاست جمهوری پوتین

پوتین در اوت ۱۹۹۹ ابتدا به عنوان نخست وزیر و سپس در ژانویه ۲۰۰۰ به عنوان رئیس جمهور موقت و در ماه مه همان سال به عنوان رئیس جمهور منتخب وارد صحنه سیاسی روسیه گردید. پوتین اولین اولویت خویش را تقویت دولت روسیه از طریق اصلاحات اعلام داشت و به بهانه فساد تا سال ۲۰۰۴ دولت را از اعضای وابسته به یلتسین کاملاً پاکسازی نمود (بهادر، ۱۳۸۶: ۴).

به طور کلی پوتین رویکرد جدیدی در قبال راهبرد سیاست خارجی روسیه اتخاذ کرد که در تعارض با تفکر سنتی در روسیه قرار گرفت. در دیدگاه پوتین، مبنای اصلی دکترین نوین امنیت ملی روسیه نه در چارچوب ایدئولوژیک بلکه مبتنی بر تثبیت اقتدار داخلی روسیه و دستیابی به جایگاه قدرت جهانی روسیه بود. (گلشن پژوه، ۱۳۹۱: ۶)

در اوایل سال ۲۰۰۰، سیاست خارجی روسیه به نوعی دچار بن بست شده بود و لذا تغییر استراتژی بین المللی این کشور ضروری به نظر می رسید که با قدرت گرفتن پوتین، کرملین این پیغام را به غرب ارسال کرد که در صدد کاهش تنشها با غرب است. (گوسایف، ۱۳۸۵: ۶۵) دیدار ژوئن ۲۰۰۱ بوش و پوتین، تاثیر مثبت بر تغییر روابط امریکا - روسیه داشت. اما اصلی ترین عامل بهبود دو کشور حمایت روسیه از مبارزه با تروریسم توسط امریکا و عملیات نظامی در افغانستان بود. پوتین پس از ۱۱ سپتامبر تصمیم گرفت برای استفاده از فرصت عزم دولت بوش برای مقابله با حکومت طالبان و القاعده در افغانستان پیش قدم شود. پوتین با اعلام همراهی و همکاری خود با ایالات متحده در جریان مقابله با تروریسم و سرنگونی طالبان در افغانستان نه تنها از برچیدن طالبان در افغانستان به عنوان تهدیدی علیه امنیت و منافع روسیه در آسیای مر کزی بهره گرفت، بلکه امتیاز حمایت غرب را از مقابله دولت روسیه با جدایی طالبان چچن به عنوان تروریسم را نیز به دست آورد. (کاهه، ۱۳۸۶: ۹۰) بدین ترتیب پوتین که شرایط نامساعد روسیه را تا حد زیادی به مطلوبیت رسانده بود، از یک سو جهت گیری

های همکاری جویانه ای را در زمینه مبارزه با تروریسم نشان داد و از سوی دیگر به قدرت نمایی خود در داخل روسیه پرداخت (دهشیار، ۱۳۹۰: ۴۳)

عضویت روسیه در سازمان تجارت جهانی و نیز عضویت روسیه در گروه ۸ از دیگر امتیازاتی بود که آمریکا به عنوان ما به ازای این اعلام حمایت پس از ۱۱ سپتامبر در مبارزه با تروریسم در سر نگرانی رژیم طالبان و القاعده در افغانستان به روسیه داد و توافق ماه می ۲۰۰۲ در روابط آمریکا و روسیه از اهمیت بسزایی برخوردار گردید. بهبود در روابط دو کشور منجر به بهبود روابط روسیه با ناتو شد. بعد از توافق فوق، نشست مقامات بلند پایه شورای ناتو از روسیه آغاز شد که نتیجه آن پایان دادن به بحث سیستم دفاع ضد موشکی آمریکا و گسترش ناتو به شرق بود. (صفرنژاد، ۱۳۸۷: ۴)

سیاست خارجی پوتین همان ادامه سیاست داخلی و چنان بود که با حقوق ملی و حقوق بشر تطابق داشت. سیاست خارجی جدید روسیه بر آن بود که با سه گرایش منفی در جهان مبارزه کند. اول این ادعا که روسیه جنگ سرد را باخته است. دوم، ایجاد جهان تک قطبی و وابسته کردن منافع همه کشورها به منافع یک ابر قدرت و در نهایت باز بودن اقتصاد روسیه. (نوری، ۱۳۸۹، ۱۲)

اهداف اساسی و بنیادین سیاست خارجی روسیه در دوران پوتین را می توان به

شرح زیر بیان کرد:

- ۱) جلوگیری از استقرار یک نظام تک قطبی
- ۲) احیاء منزلت روسیه در نظام بین الملل
- ۳) جلوگیری از نفوذ غرب در مناطق پیرامونی
- ۴) ایجاد پایداری و ثبات در آسیای مرکزی و قفقاز
- ۵) بهبود اوضاع اقتصادی (بصیری، ۱۳۹۲: ۳۲).

به طور کلی اهداف روسیه را می توان در سه حوزه تقسیم بندی کرد:

الف) حوزه همگرایی جهانی: در این حوزه به طور مشخص روس ها سه هدف عمده را دنبال می کنند:

۱. بازیابی نقش و جایگاه مسکو به عنوان یک ابرقدرت جهانی
 ۲. حفظ جایگاه کرملین در گروه جی هشت (G8) و نفوذ آن در فرآیند تقسیم سازی و تصمیم گیری مسائل عمده جهانی
 ۳. برخورداری از نفوذ کامل و کارآمد در نهادهای چندجانبه بین المللی
- ب) حوزه امنیت جهانی، منطقه ای و سرزمینی: در این حوزه فدراسیون شش هدف عمده را تعقیب می کند:

۱. حفظ تمامیت ارضی روسیه (کولایی و نوری، ۱۳۸۹، ۲۲۹-۲۰۹)
 ۲. شکست دادن تروریست ها و جدایی طلبان
 ۳. گسترش صلح و ثبات در مرزها و همسایگان
 ۴. ممانعت از ایجاد اتحادها و ائتلاف های غیردوستانه در همسایگی این کشور
 ۵. ممانعت از مهاجرت غیرقانونی، قاچاق و تجارت اسلحه به روسیه
 ۶. ممانعت از تکثیر سلاح های کشتار جمعی.
- ج) حوزه توسعه و رشد اقتصادی:
- ۱) ایجاد فضای بین المللی مطلوب جهت رشد اقتصادی
 - ۲) ورود روسیه به سازمان تجارت جهانی
 - ۳) گسترش تجارت و حضور در بازارهای خارجی و جذب سرمایه های خارجی
 - ۴) کسب موفقیت مطلوب اقتصادی از طریق صادرات منابع با قیمت های بالاتر
 - ۵) گسترش سطح مبادلات تجاری با همسایگان CIS و ایجاد منطقه آزاد تجاری
 - ۶) قطع وابستگی اقتصادی روسیه به صادرات منابع طبیعی (گلشن پژوه، ۱۳۸۷: ۵۴).
- با توجه به مطلوب شدن اوضاع اقتصادی روسیه در دوره اول، پوتین اعلام نمود که روسیه بر مسائل سیاسی خود فائق آمده و به عنوان یکی از ده اقتصاد بزرگ جهان

سربرآورده است. رئیس جمهور روسیه، سرازیر شدن پول خارجی را موجب دخالت در امور سیاسی - داخلی این کشور تلقی نمود و کاهش وابستگی به منابع خارجی را به عنوان یکی از سیاست های کرملین تبیین کرد. در نتیجه روسیه به عنوان کشوری که بحران های اقتصادی، امنیتی و سیاسی دهه ۹۰ را به لطف درایت پوتین از سر گذرانده بود، حال در به تثبیت هژمونی خود در منطقه و در میان جمهوری های شوروی فکر می کرد و البته در این راه با گسترش نفوذ ایالات متحده در منطقه و تبعات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی حاصل از آن نیز دست به گریبان بود (سالمی، ۱۳۸۶: ۵۴).

۲. سیاست خارجی روسیه در دوره دوم ریاست جمهوری پوتین

پس از بهبود نسبی شرایط اقتصادی و سیاسی در روسیه، پوتین در دور دوم ریاست جمهوری خود این فرصت را یافت که بازسازی اقتدار روسیه در خارج از کشور و در عرصه های منطقه ای و بین المللی را در دستور کار خود قرار دهد. افزایش جهانی بهای انرژی از یک سو و توسعه توان صادراتی روسیه از سوی دیگر، اهرم های تازه ای را در اختیار پوتین قرار داده بود تا در صورت نیاز به اعمال فشار بر برخی از کشورهای مصرف کننده انرژی بپردازد. قطع صادرات گاز روسیه به اوکراین و در واقع اروپا در آغاز سال میلادی ۲۰۰۶ نخستین نمایش قدرت روسیه در این عرصه تازه به شمار می رفت.

افزایش بهای جهانی انرژی همچنین به روسیه این توانایی را بخشید که پس از سال ها به بازسازی ساختار نظامی خود بپردازد و صنایع نظامی مجدداً تحقیقات خود را برای تولید سلاح های پیشرفته تر و جدید تر از سر بگیرند. مجموعه این اقدامات اگرچه در قیاس با توانمندی های بالقوه روسیه، تحول کیفی در قدرت این کشور ایجاد نمی کرد، اما در غرب و به ویژه در ایالات متحده آمریکا، نگرانی هایی را نسبت به خطر بازگشت روسیه به وجود آورد. رخداد های بعدی که اغلب در حیطه مسائل نظامی و استراتژیک به وقوع پیوستند حاکی از این بود که آمریکا برنامه سازمان یافته ای

برای جلوگیری از قدرت گرفتن روسیه و نقش آفرینی در عرصه بین‌المللی طراحی کرده است.

اعلام آغاز مذاکرات رسمی آمریکا و دو کشور لهستان و جمهوری چک در ژانویه ۲۰۰۷ در واقع آغاز تنش‌های جدیدی در روابط آمریکا و روسیه بود که بسیاری آن را آغاز مسابقه تسلیحاتی جدید میان دو کشور می‌دانستند. واکنش روسیه به این طرح‌ها به شیوه‌های مختلفی به نمایش گذاشته شد. انتقادات تند و بی‌سابقه پوتین در چهل و سومین کنفرانس امنیتی مونیخ به رفتارهای آمریکا تا حدود زیادی ناشی از شدت نگرانی روسیه نسبت به تغییراتی بود که استقرار این سامانه‌ها می‌توانست در توازن استراتژیک میان دو کشور ایجاد کند. پوتین در این کنفرانس اعلام کرد که طرح توسعه برخی از عناصر سامانه دفاع ضد موشکی به اروپا نه تنها کمکی به ما نمی‌کند بلکه برای ما آزار دهنده است.

پاسخ پوتین به اقدامات سه بعد متفاوت دیگر را نیز دربر گرفتند. اولین پاسخ در قالب یک پیشنهاد یعنی طرح استفاده مشترک از رادار قبله در جمهوری آذربایجان مطرح گردید. پوتین با ارائه این پیشنهاد در واقع با یک تیر به چهار نشان زیر می‌زد:

۱. جلوگیری از تحقق برنامه مورد نظر آمریکا که می‌توانست موجب تغییر در توازن استراتژیک میان دو کشور شود.

۲. آزمایش میزان واقعی بودن اهداف مطرح شده از سوی آمریکا مبنی بر مقابله با کشورهای حامی تروریسم.

۳. تبدیل شدن به شریک استراتژیک آمریکا در صورت پذیرش پیشنهاد روسیه.

۴. نشان دادن حسن نیت و تعهد روسیه در زمینه امنیت بین‌المللی.

رادار قبله با قابلیت ردیابی اجسام پروازی به اندازه یک توپ فوتبال تمامی منطقه خاورمیانه، شمال آفریقا را تحت پوشش خود داشته و می‌تواند شلیک هر موشکی از

آسیا تا اروپا را گزارش کند.

دومین پاسخ پوتین به اقدامات آمریکا، انتقال نگرانی به کشورهای اروپایی بود. پوتین تلاش کرد تا با تهدید به خروج از پیمان نیروهای متعارف اروپا و همچنین اعلام هدف‌گیری برخی از نقاط حساس در خاک اروپا که یک روز پیش از برگزاری اجلاس سران هشت کشور صنعتی در آلمان، کشورهای اروپایی را در مقابل آمریکا قرار دهد. در نهایت، سومین پاسخ روسیه به آمریکا رنگ و لعاب جنگ سردی بیشتری داشت. به پرواز درآوردن مجدد ناوگان هواپیماهای استراتژیک که در دوران شوروی فعالیت مستمری داشت، آزمایش قوی‌ترین بمب متعارف جهان و رونمایی از برخی تولیدات جدید نظامی، به اعتقاد کارشناسان همگی از جمله پیامدهای تغییر فضای روابط استراتژیک میان آمریکا و روسیه بود. فضایی که حتی سفر غیررسمی پوتین به آمریکا و حضور در ویلای شخصی جرج بوش نیز به تلطیف آن کمک زیادی نکرد. از سوی دیگر، هم پیمان آمریکا یعنی اتحادیه اروپا هم به خوبی می‌دانست که اعمال "سیاست حسن همجواری" بدون مشارکت فعال فدراسیون روسیه موثر نخواهد بود. با این توصیف، رویکرد سیاست خارجی اتحادیه در برابر روسیه گزینه‌های مختلفی را در بر می‌گرفت. اشاعه ثبات سیاسی و اقتصادی، مشارکت برای استحکام ساختار حاکمیت قانون از طریق توسعه نهادها و سیستم‌های قانونگذاری - اجرایی و قضایی مؤثر، حمایت از ظرفیت‌های اقتصادی برای بهبود شرایط سرمایه‌گذاری در روسیه، مذاکرات سیاسی روسیه و اتحادیه اروپایی را به نتایج مثبتی ختم و چارچوب‌های مناسبی را برای همکاری ایجاد نمود (زاگروسکی، ۲۰۰۴: ۶).

اتحادیه اروپایی یکی از بزرگترین واردکنندگان نفت و گاز و زغال سنگ در جهان است. به ویژه آنکه این اتحادیه نقش بسیار مهمی را در بازار بین‌المللی انرژی دارا است. همواره جوانب ژئوپلیتیکی سیاست‌های انرژی اتحادیه اروپایی تحت صلاحیت

دولت‌های عضو و به عنوان موضوعی از حاکمیت ملی آنهاست (لاکیانو، ۲۰۰۳: ۷۹). یکی از دغدغه‌های مهم برای اتحادیه اروپا، وابستگی آن در بخش انرژی و این به منزله آسیب پذیری آن در رقابت‌های جهانی است. بازیگران مهم بازار انرژی اروپا بر نقش تعیین کننده روسیه در امنیت انرژی اروپا تاکید می کنند (ماهنامه تحولات بازار نفت و گاز، اسفند ۱۳۹۰: ۵).

بعد از وقوع بحران گاز بین روسیه و اوکراین در اوایل سال ۲۰۰۶، دولت‌های اروپایی به تدریج به این نتیجه رسیدند که سیاست انرژی کرملین می‌تواند در درازمدت برای استقلال اروپا به ویژه کشورهای اروپای مرکزی و شرقی خطرناک باشد و زمینه نفوذ کرملین را در این مناطق در پی داشته باشد. (دانش‌نیا، ۱۳۹۱: ۱۵۹) لذا هدف رهبران اروپا دستیابی به یک قرارداد الزام آور با روسیه جهت عرضه با ثبات انرژی و فراهم کردن زمینه دستیابی شرکت‌های اروپایی به بازار انرژی و مسیرهای انتقال آن است. از نظر اتحادیه اروپایی، قرارداد منشور انرژی، یک چارچوب مهم و سیاسی برای همکاری‌های بخش انرژی میان روسیه- اتحادیه اروپایی است. روسیه و اتحادیه اروپایی در خصوص موضوعاتی نظیر ثبات بازارهای انرژی، پایایی و رشد میزان صادرات و واردات، نیاز به مدرنیزه شدن بخش انرژی روسیه، ذخیره سازی انرژی و کاهش ایجاد گازهای گلخانه‌ای از طریق تولید و استفاده منابع انرژی نگرانی‌های مشترکی دارند. با گسترش بازار انرژی در اتحادیه اروپایی، ضرورت تداوم دیالوگ انرژی میان روسیه و اتحادیه اروپایی، نه صرفاً در پرتو گسترش و تعمیق همکاری‌های بخش انرژی، بلکه برای دستیابی به فضای اقتصادی مشترک متقابل آشکار می‌گردد (اتحادیه انرژی روس و اروپا، ۲۰۰۳: ۳).

روسیه به ویژه از دور دوم ریاست جمهوری پوتین تلاش نمود تا با استفاده از اهرم‌های مختلف، از جمله اهرم انرژی، ضمن بازسازی زیر ساخت‌های اقتصادی، موقعیت این کشور را به عنوان یک قدرت بزرگ در سیاستگذاری بین المللی تقویت

نماید. در واقع انرژی متغیر اصلی تعیین کننده تغییر موقعیت روسیه از یک ابرقدرت توسعه نیافته به بازیگری هژمون دست کم در حوزه سیاستگذاری جهانی انرژی است. براساس گزارش بانک جهانی در سال‌های اخیر حدود ۷۵٪ از ارزش ناخالص داخلی و تجارت خارجی روسیه از محل فروش نفت و گاز بوده و پرداخت اغلب بدهی‌های این کشور نیز، از همین محل تأمین می‌گردد. پوتین با سیاست‌های مقتدرانه خود، کنترل دولت را بر شرکت‌های دولتی و خصوصی نفت و گاز تشدید نموده و عملاً دولت را به تعیین کننده سیاست اقتصادی آنها تبدیل کرد. هدف روسیه از تبدیل انرژی به ابزار سیاست خارجی و امنیتی، در کوتاه مدت احیای نفوذ این کشور بر جمهوری‌های شوروی سابق و کشورهای اروپای شرقی و مرکزی و معکوس کردن روند حرکت آنها در همگرایی بیشتر با ساختارهای غربی و ناتو و در درازمدت تضعیف نفوذ آمریکا در قاره اروپاست. راهبرد کرملین برای کنترل منابع انرژی و خطوط انتقال آن در اوراسیا و تبدیل این کشور به منبع انحصاری تأمین انرژی اروپا و کنترل نبض تپنده اقتصاد غرب، می‌تواند وزنه تعادلی در برابر اتحادیه اروپا و ناتو باشد. این سیاست می‌تواند بر امنیت اروپا در دراز مدت تأثیرگذار باشد. از طرف دیگر اقدام روسیه در قطع انتقال گاز به اوکراین در اوایل سال ۲۰۰۶ میلادی به عنوان ابزاری سیاسی و در راستای اهداف ژئوپلتیک زنگ هشدار برای اروپا بود که حدود ۸۰ درصد گاز صادراتی روسیه به اروپا از مسیر این کشور می‌گذرد. جنگ انرژی بین روسیه و بلاروس در روزهای آغازین سال ۲۰۰۷ میلادی، بر سر بهای گاز صادراتی، نمود جدیدی از اهرم فشار روسیه برای کنترل بر مسیرهای انتقال انرژی است که باعث نگرانی اروپا شد (یورواکتیو، ۲۰۰۷).

رابطه روسیه با چین و شرق آسیا

عدم توانایی چین در شکست محاصره راهبردی آمریکا و متحدانش و افزایش

فشارها بر کشورهای کوچک و متوسط آسیا-اقیانوسیه، چینی‌ها را ناگزیر از انتخاب یک متحد راهبردی می‌کرد تا بدین ترتیب حداقل بتوانند تأثیرات این فشارها را تلطیف سازند. لذا تعمیق روابط با روسیه بهترین گزینه پیش‌روی چین بود و دو طرف را به جستجوی راه‌های سازش و گسترش حوزه‌های همکاری و اعتمادسازی هدایت می‌کرد. با این نگاه بود که روسیه و چین طی دو سال قراردادهای تجاری مهمی را در حوزه‌های صنعتی، نظامی و انرژی امضا کردند. روابط چین و روسیه در قالب «مشارکت استراتژیک» بود، که مرحله‌ای عالی در روابط دو جانبه به شمار می‌آمد. اشتراک در نگاه دو کشور به نظم بین‌المللی و منطقه‌ای، فقدان اختلافات، تعارضات و رقابت‌های مهم در روابط دو جانبه و برخورداری از منافع مهم مشترک، باعث شده تا طرفین به گسترش و تعمیق هر چه بیشتر روابط بپردازند و آن را در قالب مشارکت استراتژیک قرار دهند. برخلاف روابط چین و اتحادیه اروپا که مؤلفه اقتصاد در آن نقش پراهمیتی دارد، روابط چین و روسیه عمدتاً متأثر از مسائل امنیتی و سیاسی بود. شاهد این مدعا حجم تجارت میان چین با روسیه در قیاس روابط تجاری آن با اتحادیه اروپاست. به بیان دیگر اشتراک در تهدیدات پیش‌رو از یک سو و همپوشی در امنیت بین‌المللی در سطوح منطقه‌ای و کلان، از دیگر سو متغیرهای اصلی شکل‌دهی به روابط دو کشور هستند (شریعتی‌نیا، ۱۳۸۶: ۴۳).

چین و روسیه نظام تک قطبی را تهدیدی علیه منافع و امنیت ملی خود دانسته و تلاش می‌کردند نظم بین‌المللی را به سوی چند قطبی سوق دهند. در سطح منطقه‌ای آنان حضور ایالات متحده در آسیای مرکزی و نیز گسترش ناتو به شرق را به مثابه تهدید می‌نگریستند و برای مقابله با این تهدیدات در حال شکل‌دهی به موازنه‌ای نرم در مقابل غرب در این منطقه هستند.

در سطح منطقه‌ای «سازمان همکاری شانگهای» نماد اصلی مشارکت استراتژیک دو کشور به شمار می‌آید. در واقع دو کشور به عنوان پایه‌های اصلی شکل‌دهی و پیشبرد

این سازمان برآند تا از آن به عنوان ابزاری جهت پی‌ریزی نظم منطقه‌ای مطلوب خود بهره‌گیرند، نظمی که پیرامون چارچوب آن واجد اشتراکات مهمی هستند. در سطح جهانی نیز شورای امنیت سازمان ملل، شورای حکام آژانس بین‌المللی انرژی اتمی و بسیاری از نهادهای دیگر، صحنه مشارکت استراتژیک دو کشور به شمار می‌آیند. مواضع مشترک دو کشور پیرامون مسأله عراق، مسأله هسته‌ای کره شمالی و ایران و بسیاری مسائل دیگر شاهدی بر این مدعاست. به علاوه روسیه بزرگترین تأمین‌کننده تسلیحات مورد نیاز چین به شمار می‌آید، تسلیحاتی که اهمیتی فراوان برای چین دارد، زیرا از یک سو این کشور مورد تحریم تسلیحات غربی‌ها (آمریکا و اروپا) قرار دارد و از سوی دیگر افزایش قدرت نظامی و ایجاد توازن میان ابعاد مختلف قدرت را به عنوان اولوی اصلی در دستور کار امنیت ملی خود قرار داده است. (شریعتی‌نیا، ۱۳۸۶: ۴۴)

رابطه روسیه با خاورمیانه و آفریقا

خاورمیانه و موضوعات مختلف معطوف به آن، یکی از مسائلی بود که مسکو، به ویژه در دوره دوم ریاست جمهوری پوتین، توجه زیادی به آن داشت. تردد بالای دیپلماتیک میان مقامات خاورمیانه‌ای به مسکو و بالعکس، به خوبی بیان‌گر بروز نوعی تحرک و پویایی در سیاست خاورمیانه‌ای روسیه و متفاوت از دهه‌های گذشته می‌باشد. در پی تحولات پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، و به ویژه اقدامات نظامی آمریکا در افغانستان و عراق که منجر به تکثیر بنیادگرایی دینی و احساسات ضدآمریکایی در خاورمیانه گردید، روسیه از یک وضعیت و اقبال عمومی بیشتری نزد دولت‌ها و افکار عمومی جوامع منطقه یاد شده برخوردار شد. وضعیتی که این کشور، خود نیز به استقبال و بهره‌برداری از آن فکر می‌کرد.

آسیب‌پذیری امنیتی روسیه نسبت به بنیادگرایی و رادیکالیسم دینی، مهم‌ترین عامل شکل‌دهنده به سیاست خارجی و جهت‌گیری این کشور نسبت به منطقه خاورمیانه

بود. در ارتباط با نگرش روسیه به خاورمیانه و اینکه اساساً این نگرش تابع کدام عوامل یا محرک‌ها بوده، دیدگاه‌های متفاوتی وجود دارد. با نگاهی دقیق به این دیدگاه‌ها، می‌توان آنها را در قالب سه رویکرد دسته‌بندی نمود:

۱- رویکرد امنیتی

براساس این نگرش، امنیت روسیه از تحولات امنیتی در خاورمیانه متأثر است. بدین معنا که بروز هرگونه اختلال در صلح و ثبات منطقه ممکن است بر امنیت روسیه تأثیر گذار بوده و قطع نظر از زیان‌های اقتصادی، این کشور را وارد منازعاتی دامنه‌دار سازد. علت اصلی این نگرانی نیز آن است که سی میلیون مسلمان در نوار جنوبی این کشور خصوصاً در بخش قفقاز شمالی ساکن هستند. افزایش نرخ زاد و ولد مسلمانان در روسیه به موازات کاهش جمعیت اسلاوی- ارتدوکسی روسیه، این نگرانی را تشدید نموده است. دو بار جنگ و درگیری روسیه با جدایی‌طلبان چچنی در سال‌های ۱۹۹۴ و ۱۹۹۹، موجب رادیکالیزه شدن بخشی از این جمعیت مسلمان و گسترش اسلام سلفی در این کشور شده است. بسیاری از جوانان مسلمان روسی، خود را عضوی از امت جهانی اسلام می‌دانند تا شهروند سرزمین مادری خود (Cohen, 2007: 3).

بحران چچن باعث شد تا بسیاری از گروه‌های افراط‌گرای مذهبی، در سرزمین روسیه رخنه نموده و با قرار گرفتن در کنار مبارزین چچنی به انجام فعالیت‌هایی نظیر قاچاق تسلیحات و پول، بکارگیری جوانان محلی، ترویج جدایی‌طلبی و تحریک نواحی مسلمان‌نشین به جدایی از روسیه، مبادرت ورزند.

براساس رویکرد امنیتی، روسیه در دور دوم ریاست جمهوری پوتین، در پی بهبود تصویر بین‌المللی خود نزد جوامع اسلامی بود. این نکته از آن جهت اهمیت داشت که شوروی در دوره نظام دوقطبی توانسته بود از رهگذر برقراری روابط مستحکم با جوامع خاورمیانه‌ای که دارای گرایش‌های ضدغربی نیز بودند، به نوعی خود را به عنوان مدافع اسلام معرفی نماید.

این مسئله در حالی است که روسیه به عنوان جانشین شوروی، نتوانست این جایگاه را حفظ نماید. جنگ‌های روسیه با چین، در کنار سیاست‌های حمایت‌گرانه مسکو از صربستان، درخصوص مناطق بوسنی و کوزوو، منجر به تضعیف موقعیت این کشور نزد جهان عرب و اسلام در دهه ۱۹۹۰ شده بود. به گونه‌ای که به گفته پل ریولین، روسیه در پایان این دهه، نزد جوامع یادشده نه مدافع بلکه دشمن اسلام معرفی شد. همکاری روسیه با آمریکا در سرنگون‌سازی رژیم طالبان در افغانستان، گرایش‌های ضد روسی را نزد جهان عرب تقویت نمود. براساس نگرش امنیتی، روسیه با نگرانی شدید از این تصویر بین‌المللی ایجاد شده نسبت به آن کشور، نه تنها مخالفت خود را با حمله آمریکا به عراق اعلام نمود بلکه با جدا کردن مسیر خود از آمریکا در مبارزه علیه تروریسم، کوشید تا از رهگذر نزدیکی به کشورهای عربی و مسلمان در خاورمیانه، مانع تزیق رادیکالیسم مذهبی از این منطقه به سرزمین خود شود. از نظر مقامات کرملین، پیوستگی سرزمینی روسیه با خاورمیانه باعث شده تا این کشور بسیار بیشتر از آمریکا نسبت به افراط‌گرایی مذهبی آسیب‌پذیر باشد.

از نظر آن عده از تحلیل‌گرانی که برای سیاست خاورمیانه‌ای روسیه رویکردی امنیتی قائل هستند، سیاست این کشور تقویت ثبات منطقه‌ای، برقراری روابط متوازن با تمامی دول خاورمیانه و عدم جانبداری یک‌سویه از منافع گروه‌های درگیر در بحران‌های پیچیده خاورمیانه بود. طبق این دیدگاه، همان‌گونه که توسعه روابط با کشورهایی چون ایران و سوریه که دارای تعارض منافع با آمریکا هستند، برای روسیه واجد اهمیت بود، برقراری مناسبات با دول محافظه‌کار و متحدان سنتی آمریکا در خاورمیانه نظیر عربستان، قطر، امارات و اردن نیز از اولویت ویژه در سیاست خارجی آن کشور برخوردار است. از این‌رو یکی از دلایل اصلی مخالفت روسیه با اقدام نظامی آمریکا علیه عراق، احتمال تقویت جریان‌های افراطی و حرکت‌های تروریستی و جدایی طلب

در منطقه خارج نزدیک و برخی نواحی داخلی آن کشور که بخش مهمی از جمعیت آنان را مسلمانان تشکیل می‌دهد، بود (Trenin, 2007: 102).

در حقیقت روسیه قویاً خواهان آن بود که آمریکا از ایفای هرگونه نقش تخریب‌گرانه در همسایگی آن کشور خودداری ورزد. مقامات کرملین یک جنگ پیش‌گیرانه با ایران را خطرناک‌تر از یک ایران هسته‌ای دانسته و معتقد بودند که چنین جنگی به بهای رشد بحران‌های حاد منطقه‌ای، رادیکالیسم مذهبی و رویارویی مسلمانان با غربی‌ها، تنها ممکن است برنامه هسته‌ای ایران را به تعویق اندازد (Trenin, 2007: 102).

۲- رویکرد سیاسی

براساس این نگرش، سیاست‌ها و تدابیر دیپلماتیک روسیه در خاورمیانه را باید در چارچوب روابط روسیه و آمریکا مشاهده نمود. طبق این رویکرد، در این دوره نوع روابط میان مسکو و واشنگتن تأثیری مهم و مستقیم بر فهم سیاست خاورمیانه‌ای روسیه داشت. پایه اصلی این استدلال، سیاست‌های آمریکا در منطقه آسیای مرکزی و قفقاز پس از رویدادهای ۱۱ سپتامبر بود. بدین معنا که از نظر روس‌ها، آمریکا نه تنها پاداش و امتیاز هم‌سنگی نسبت به همکاری این کشور در مبارزه علیه تروریسم در مناطق یاد شده نداد، بلکه با بهره‌گیری از فرصت پیش آمده تلاش کرد تا حتی‌الامکان نسبت به کم‌رنگ‌سازی مبانی نفوذ روسیه در آسیای مرکزی و قفقاز اقدام نماید.

بر این اساس، عمده سیاست‌مداران روسی، حضور آمریکا در منطقه خارج نزدیک خود را تهدیدی ژئوپولیتیک و همکاری خود با آن کشور را اقدامی اشتباه تلقی می‌نمودند. طبق این نگرش، روسیه به ازای همکاری خود با آمریکا در زمینه مبارزه علیه تروریسم، آنچه را که انتظار داشته دریافت نکرده است.

به باور سیاست‌مداران روسی، هرچه آمریکا در بحران‌ها و مسائل مختلف

خاورمیانه‌ای نظیر عراق و افغانستان، برنامه هسته‌ای ایران، فرآیند صلح خاورمیانه، تسلیحات کشتار جمعی، تروریسم و... غوطه‌ور شود، انرژی سیاست خارجی آن کشور جهت مداخله در حوزه نفوذ سنتی روسیه در منطقه اوراسیا تحلیل خواهد رفت. از این نظر، مقابله با نفوذ آمریکا در آسیای مرکزی و قفقاز، بالتیک و اروپای شرقی، به ویژه اوکراین، تنها با به چالش کشیدن منافع و سیاست‌های آمریکا در خاورمیانه است که مسکو می‌تواند توجهات آن کشور را از نواحی یاد شده به دیگر نقاط سوق دهد (Friedman, 2006:1).

طبق رویکرد سیاسی، مشارکت روسیه در فرآیند صلح اعراب و اسرائیل در مسکو، بر آن بود تا خود را برخلاف ایالات متحده آمریکا یک «میانجی قابل اعتماد» و «بی‌طرف» در فرآیند صلح معرفی نماید.

۳- رویکرد اقتصادی

طبق این نگرش، روسیه برخلاف دوران اتحاد جماهیر شوروی توان اعمال نفوذ در خاورمیانه را نداشته و تمایلی هم به انجام آن ندارد. مسافت طولانی این منطقه از مرزهای روسیه موجب شده است تا این کشور برای اهداف خاورمیانه‌ای خود، اولویت درجه دو قائل شود. بدین معنا که روسیه تنها کوشیده است تا نقش سنتی خود را در خاورمیانه به عنوان یکی از تأمین‌کنندگان اصلی تسلیحات برای کشورهای این منطقه حفظ نموده و همزمان بازارهای جدیدی را به روی شرکت‌های روسی باز نماید. این موضوع به خوبی در سفر اول و دوم پوتین به خاورمیانه طی آوریل ۲۰۰۵، و فوریه ۲۰۰۷، قابل مشاهده می‌باشد. همراهی مدیران دو شرکت تسلیحاتی میگ و روی آبارون اکسپورت، با پوتین در جریان دیدارهای وی از کشورهای عربستان، مصر، قطر و اردن و نیز مذاکره پوتین با روسای کشورهای یاد شده درخصوص صدور تسلیحات به این دولت‌ها، نشان از آن دارد که روسیه توجه ویژه‌ای به سوی گسترش روابط با دول

خاورمیانه‌ای برای کسب درآمدهای خارجی بیشتر دارد. (Friedman, 2006: 2)

در کنار فروش تسلیحات نظامی به کشورهای عربی خاورمیانه، دومین موضوعی که مورد توجه پوتین در جریان دیدارش از این کشورها قرار گرفت، انرژی بود. در این دیدارها، نه تنها روسیه از قطر خواست تا در زمینه صدور گاز به بازارهای مصرف، هماهنگی بیشتری با دیگر کشورهای صادرکننده در این زمینه نماید، بلکه مسکو آمادگی خود را برای ساخت نیروگاه‌های اتمی در کشورهای عربستان و امارات متحده عربی نیز اعلام نمود.

در حقیقت هدف روسیه توسعه بازار فروش تسلیحات خود در خاورمیانه و تقویت نقش شرکت‌های روسی در بخش انرژی این کشورها بود. شرکت‌های روسی به مدت چندین سال نفت از عراق خریداری نموده و مجدداً آن را به کشورهای اروپایی و آمریکا می‌فروختند. در این دوره روسیه توانست قراردادهایی را در زمینه انرژی با کشورهای همچون ایران، عربستان سعودی، سوریه، اردن، امارات متحده عربی و اسرائیل منعقد نماید (Romanova, 2005: 2)

براساس رویکرد اقتصادی، خاورمیانه یک بازار اقتصادی مهم برای اقتصاد روسیه تلقی می‌شود. طبق آمارهای به دست آمده، صادرات روسیه به خاورمیانه از سال ۱۹۹۵ تا ۲۰۰۳، حدود ۱۷۵ درصد رشد داشت و سهم کل خاورمیانه در تجارت خارجی روسیه در فاصله زمانی یاد شده از ۳/۹ به ۶/۶ درصد ارتقاء یافت. در سال ۲۰۰۲، ترکیه بزرگ‌ترین بازار خاورمیانه‌ای روسیه بوده است، به طوری که این کشور ۴۸ درصد از حجم تجارت خارجی روسیه با خاورمیانه را تشکیل می‌داد. پس از ترکیه، ایران با ۱۱ درصد مقام دوم را دارا بوده است. علاوه بر این، دول ساحلی خلیج فارس نیز به دلیل بهره‌مندی از درآمد بالای حاصل از فروش نفت، همواره مورد توجه شرکت‌های تسلیحاتی روسی بوده‌اند. فروش تسلیحات روسی به دول خاورمیانه، مهم‌ترین نقش را در رشد تجارت روسیه با این منطقه داشت. نیاز مالی روسیه به کسب درآمد خارجی،

نقش اصلی را در تصمیمات مقامات کرملین نسبت به فروش تسلیحات بازی می کرد. خاورمیانه پس از چین و هند، با ارزشی برابر با ۱۰ میلیارد دلار در سال ۲۰۰۳، سومین بازار بزرگ روسیه در فروش تسلیحات می باشد. در مجموع، این منطقه، ۱۷ درصد از صادرات جهانی تسلیحات روسیه را شامل می شود. در این میان ایران با ۳/۷ میلیارد دلار، الجزایر با ۲/۳ میلیارد دلار و امارات متحده عربی با ۱/۸ میلیارد دلار، بزرگترین خریداران خاورمیانه‌ای روسیه را تشکیل می دهند. یمن، سوریه، کویت، سودان و ترکیه، دیگر بازارهای عمده روسیه در خاورمیانه محسوب می شوند. بین سال‌های ۱۹۹۲ تا ۱۹۹۹، میانگین ارزش صادرات تسلیحات روسی به خاورمیانه ۶۲۰ میلیون دلار در سال بود که در فاصله سال‌های ۱۹۹۹ تا ۲۰۰۳، به ۶/۵ میلیارد دلار افزایش یافت (Rivlin, 2005: 34). مهمترین دلیل رشد صادرات تسلیحات روسیه به خاورمیانه، ارتقاء توان خرید دول این منطقه به واسطه افزایش درآمدهای نفتی آنان بود.

سیاست خاورمیانه‌ای روسیه در دور دوم ریاست جمهوری پوتین، جلوه و نمودی کاملاً متمایز از دوره پیشین داشت. تحرک و پویایی بالای دیپلماسی روسیه در قبال خاورمیانه، با استقبال آشکار برخی از دول واقع در این منطقه روبه‌رو شد. تداوم ناامنی و ناآرامی در عراق، در کنار نگرانی و نارضایتی دول و افکار عمومی خاورمیانه‌ای نسبت به سیاست‌های آمریکا در این منطقه، پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، و نیز افزایش چشمگیر و تداوم یافته بهای جهانی نفت و گاز به عنوان اصلی‌ترین منبع ثروت ملی روسیه، زمینه مناسبی را برای فعالیت بیشتر دیپلماسی مسکو فراهم نمود. (امیراحمدیان، ۱۳۹۰، ۸)

با این همه، تبیین دقیق سیاست خاورمیانه‌ای روسیه به دلیل وجود محرک‌ها و متغیرهای متعدد، قدری دشوار به نظر می‌رسد. رویکردهای امنیتی، سیاسی و اقتصادی، هر کدام از استدلال‌ات قابل قبولی در تحلیل پویایی سیاست مسکو نسبت به خاورمیانه بهره‌مند هستند. موقعیت منحصر به فرد ژئوپولیتیک روسیه، در کنار ترکیب متنوع قومی،

نژادی و مذهبی در این کشور، موجب شد تا نگرش امنیتی نقش تعیین کننده‌ای در سیاست خارجی روسیه داشته باشد. درحقیقت، احساس ناامنی تاریخی و آسیب‌پذیری سرزمینی روسیه سبب شده است تا این کشور عقربه سیاست خارجی خود را نه برپایه رقابت با آمریکا و یا منافع اقتصادی، بلکه براساس احساس نگرانی و هراس از تهدیدات محیطی و مشرف بر تمامیت سرزمینی خود تنظیم نماید. به رغم وجود نشانه‌های آشکار از بروز تحرک و پویایی در سیاست خاورمیانه‌ای مسکو، خط مشی روسیه در برابر این منطقه همچنان از الگوی سنتی حاکم بر سیاست خارجی آن کشور پیروی می‌نماید؛ و آن الگوی برقراری روابط متوازن با تمامی دول خاورمیانه‌ای، به منظور پرهیز از احتمال بروز و صدور تنش از سوی برخی نیروها و یا دول رادیکال این منطقه نسبت به برخی سرزمین‌های مسلمان‌نشین روسیه می‌باشد.

اگرچه روسیه، خاورمیانه را بازاری مناسب و جذاب برای فروش محصولات خود به ویژه در بخش تسلیحات می‌داند، اما روابط اقتصادی روسیه با کشورهای این منطقه سهمی ناچیز در تجارت خارجی این کشور دارد. تقدم رویکرد امنیتی در تحلیل سیاست خاورمیانه‌ای روسیه به معنای نفی دو رویکرد دیگر نیست بلکه به معنای آن است که محرک‌های امنیتی، سهم بیشتری در جهت‌دهی به سیاست روسیه در خاورمیانه دارند.

۳. سیاست خارجی روسیه در دوره ریاست جمهوری مدودف:

«دیمیتری آناتولی یویچ مدودف» اولین رهبر روسیه در صد سال اخیر است که از حزب کمونیست به قدرت راه پیدا نکرده است. روز هفتم می سال ۲۰۰۸ میلادی، فدراسیون روسیه شاهد مهم ترین جابجایی در قدرت سیاسی خود بود. پوتین با اتمام دو دوره ریاست جمهوری در روسیه، جای خود را به مدودف ۴۲ ساله حقوق دان و امین ترین شاگرد مکتب سیاسی خود داد.

مدودف رئیس جمهور فدراسیون روسیه در جولای سال ۲۰۰۸ نظریه سیاست خارجی خود را اعلام کرد. روسیه بعد از فروپاشی اتحاد شوروی به منظور شفاف

سازی اهداف و سیاستهای خود و از بین بردن شبهات کشورهای اروپایی و آمریکا، مرتباً و به سبک کشورهای غربی اقدام به انتشار اسنادی با عنوان دکترین سیاست خارجی می‌کند. این امر بیشتر به جهت سیال بودن نظام بین الملل و سیاست واقع‌گرای در سیاست خارجی روسیه است. این سیاست خارجی در روسیه را پوتین پایه‌گذاری نمود که براساس استفاده از فرصتها و تحولات در نظام بین الملل در جهت کسب منافع بیشتر می‌باشد.

در بند اول دکترین سیاست خارجی روسیه در سال ۲۰۰۸ آمده است که این دکترین، براساس دکترین قبلی (هشت سال قبل توسط پوتین) تدوین شده و آن را تکمیل می‌کند و به هیچ عنوان در تعارض با نظریه پوتین نیست.

فقدان تجربه کافی در چالش‌های بزرگ سیاست خارجی به ویژه موضوع‌های «سخت» امنیتی و راهبردی او را مجبور می‌کرد که همچنان متکی بر توان استاد خود یعنی پوتین، در میداين رقابت جهانی گام بردارد.

الف. جایگاه غرب در سیاست خارجی مدودف

در دوران مدودف روسیه در چند جبهه با غرب دچار کشمکش بود. احساس نگرانی نسبت به گسترش ناتو به شرق، همکاری اروپا با ایالات متحده در جهت‌دهی به سیاست‌های کشورهای چون گرجستان، اوکراین، صربستان و مونته‌نگرو، نصب سامانه دفاع موشکی آمریکا در اروپا، استقلال کوزوو، مسئله مالکیت بر بخش‌هایی از قطب شمال و خروج روسیه از پیمان منع سلاح‌های متعارف از جمله مسائل و مشکلاتی بودند که در روابط مسکو و غرب خودنمایی می‌کردند. (واعظی، ۱۳۸۶، ۲۱) در این شرایط روسیه همواره خواهان مذاکرات جدی‌تر در خصوص روابط خود با اتحادیه اروپا بود زیرا روسیه بزرگترین شریک بازرگانی اتحادیه اروپا بود به گونه‌ای که نیمی از صادرات این کشور راهی کشورهای اروپایی می‌شد. روسیه حدود یک چهارم گاز

طبیعی مورد نیاز اتحادیه اروپا را تأمین می‌کند و از این منظر نیز درآمد قابل توجهی نصیب مسکو می‌شود. به عبارتی ساده تر اروپا برای روسیه منطقه ای است که هم درآمدهای ارزی خود را کسب می‌نماید و هم محلی برای تأمین نیازمندیهای صنعتی مدرن روسیه به شمار می‌رود. به همین دلیل، روسیه؛ اروپا را به عنوان مهمترین شریک خود می‌شناخت اما در عین حال با انتقاد از برخی سیاست‌های این اتحادیه، سیاست‌های چالش برانگیز را موجب بروز مشکلات در سازوکار عملکردی اتحادیه اروپا تلقی می‌کرد. در واقع آنچه باعث نگرانی کرملین از روابط با کشورهای اروپایی می‌شد، استفاده کشورهای اروپایی از امکانات سایر کشورهای عضو اتحادیه در جریان مناقشات دوجانبه با روسیه بود. زیرا برخی کشورهای اروپایی در روابط و مناقشات دوجانبه خود با روسیه، از همبستگی موجود در اتحادیه اروپا به نفع خود استفاده می‌کردند. علاوه بر این روسیه از تکیه اروپا به آمریکا در خصوص تضمین امنیت این قاره نیز ناراضی بود و به کرات از نقشه آمریکا برای استقرار تأسیسات دفاع موشکی در اروپا انتقاد می‌کرد. به همین دلیل است که روسیه خواهان تشکیل یک پیمان امنیتی جدید در سراسر قاره اروپا بود. چنان که مدودف نیز این امر مهم را در نشست مشترک روسیه و اتحادیه اروپا در سبیری مطرح نمود. در این خصوص لاوروف وزیر خارجه روسیه گفت: «از اوایل سال‌های ۲۰۰۰ پایه‌هایی پی ریزی شدند که به روسیه امکان بازپرداخت بدهی‌ها، احیای کارآیی قدرت دولتی، تحکیم تمامیت ارضی کشور و تبدیل اقتصاد روسیه به یکی از ۱۰ اقتصاد اول جهان را داد. نتیجه توسعه داخلی ما، به طور طبیعی به رشد امکانات مالی - اقتصادی و سیاسی روسیه در صحنه بین المللی تبدیل و دیپلماسی روسی از مبانی مستحکمی برخوردار شده است. برای منطقه اروپایی - آتلانتیک مشارکت سه‌جانبه ایالات متحده، روسیه و اتحادیه اروپا می‌تواند مفید باشد. در چارچوب این «مثلث» اروپا در بعضی زمینه‌ها به ایالات متحده نزدیک‌تر است ولی در بعضی زمینه‌های راهبردی با روسیه مشترکات بیشتری دارد. از جمله می‌توان به

موضوع توسل به زور، انواع دیگر اجبار، حکم اعدام و برخورد با حقوق بین الملل اشاره کرد. روسیه از این به بعد نیز با استفاده از تمامی امکانات خود در جهان امروز، به ایفای نقش متوازن کننده در امور جهانی ادامه خواهد داد. ولی اجازه نخواهیم داد که ما را به هیچ گونه رویارویی بکشاند و نیز عضو ائتلافات «مقدس» علیه هیچ کس نخواهیم شد.»

«فعالیت کشورها در زمینه سیاست خارجی به یکی از جنبه‌های مهم توسعه ملی تبدیل می‌شود. در این رابطه تلاش دیپلماتیک ما باید نه تنها به وسیله موفقیت‌ها در زمینه ثبات بین المللی بلکه با اهرم‌های وزین مالی و اقتصادی تقویت شود. جهان در مرحله‌ای قرار دارد که در عمل تمام ساختار معماری امنیت جهانی نوسازی می‌شود. اما عده‌ای کماکان از زاویه پیشداوری‌های گذشته به روسیه می‌نگرند و این کشور نیرومند و در حال رستاخیز را به عنوان خطر تلقی می‌کنند. عده‌ای حاضرند ما را حتی به احیای تمایلات سلطه‌گرانه جدید و به شاتناژ تخیلی انرژی متهم کنند. ما راه دیگری پیشنهاد می‌کنیم. سیاست خارجی باید بر اساس اصول حقوق بین الملل و استانداردهای واحد و جامع ارزیابی شود.» (نوری، ۱۳۸۶، ۵۶-۵۴)

مدودف در اولین سخنرانی خود در مورد رابطه با آمریکا گفت: «روابط دو کشور به دنبال برخی تنش‌ها از جمله جنگ روسیه و گرجستان دچار عقب‌گردهایی شد.» «جنگ روسیه و گرجستان بر سر اوستیای جنوبی نتیجه غرور و خودبینی سیاست خارجی آمریکا بود.» (سایت نوروز نیوز، ۱۳۸۷)

به طور کلی مدودف به همکاری بیشتر با اروپا علاقمند بود و در این راستا اقدام‌هایی صورت داد که به عنوان مثال پیشنهاد تدوین یک معاهده امنیتی جدید برای اروپا از جمله این موارد است. اما این پیشنهاد که در برلین اعلام شد، آن‌قدر مبهم بود که غرب توجه خاصی به آن نکرد. مدودف در جریان نشست گروه ۲۰ در لندن نشان

داد که مناسباتش با اوباما بد نیست. در همان زمان بود که دو کشور روسیه و آمریکا بر سر لزوم از سرگیری مذاکرات کنترل تسلیحات به توافق رسیدند و اوباما نیز دعوت مدودف برای دیدار از روسیه در ماه جولای ۲۰۰۹ را پذیرفت تا فصلی جدید در روابط دو کشور شکل گیرد. نکته مسلم این بود که روسیه تلاش می کرد خود را به عنوان یک قدرت بزرگ شرقی معرفی کند که در جهان غرب و در سیاست جهانی هم تأثیر غیر قابل انکاری دارد. مدودف از طرح سپر دفاع موشکی آمریکا برای استقرار در اروپا و در مجاورت مرزهای غربی روسیه به عنوان یکی از نقاط افتراق روابط دو کشور یاد کرد و این یکی از دلایلی بود که در دوران صدارت مدودف، روسیه و آمریکا هرگز نتوانستند روابط گسترده ای با یکدیگر برقرار نمایند.

چالش با غرب در بحران گرجستان

یکی از دلایل اصلی اقدام روسیه به دخالت نظامی در اوستیای جنوبی در دوران مدودف را می توان ناشی از تمایل این کشور به تثبیت مجدد جایگاه سیاسی خود در حوزه شوروی سابق از یک سو و تاکید عدم امکان نادیده گرفتن ملاحظات و منافع ژئوپلیتیکی روسیه به ویژه در این حوزه به کشورهای غربی دانست که به نحوی می توان آن را در راستا و تداوم سیاست خارجی زمان پوتین تصور نمود. روسیه با این اقدام در پی آن بود که به غربی ها و به ویژه آمریکا بفهماند که بیش از این انقباض ژئوپلیتیکی خود را تحمل نخواهد کرد و برای تأمین منافع خود در این زمینه حتی به اقدام نظامی نیز متوسل خواهد شد. (ابوالحسن شیرازی، ۱۳۸۷، ۱۳-۱۰)

با حمله نظامی روسیه به گرجستان فصلی تازه در سیاست خارجی و امنیتی روسیه گشوده شد و روابط این کشور را با کشورهای غربی و به ویژه با آمریکا وارد مرحله ای جدید کرد. میخائیل گورباچف و ادوارد شوارد نادزه برای توصیف این شرایط اصطلاح «جنگ سرد جدید» را کار می برند. به اعتقاد آنها مهم ترین نشانه این جنگ، احیاء مسابقه تسلیحاتی است که نمود عینی آن را می توان در نهایی شدن

استقرار بخشی از سپر دفاع موشکی آمریکا در اروپای شرقی و متقابلاً سمت گیری مجدد موشک های روسیه به سوی اهدافی در اروپا و ایجاد یک پایگاه موشکی در کالینگراد برای هدف قرار دادن سایت راداری و موشک های آمریکا در لهستان و چک مشاهده کرد.

در پی این تحولات و اصرار آمریکا به توسعه نفوذ ژئوپلتیکی خود به حیات خلوت روسیه از جمله از طریق استقرار سپر دفاع موشکی و برنامه ریزی برای عملیاتی کردن موج سوم گسترش ناتو به شرق، با در دستور کار قرار گرفتن موضوع پذیرش گرجستان و اکرین در این نهاد، روسیه تدابیری را برای مقابله با تهدیدات امنیتی از این ناحیه مد نظر قرار داد که طرح دکترین جدید سیاست خارجی و دفاعی روسیه از سوی مدودف را می توان به عنوان راهنمای اقدام روسیه در این زمینه تعبیر کرد.

بر این اساس با توجه به تحولات قبلی میان روسیه و غرب چنین تصور می شد که روند نوینی در سیاست خارجی روسیه شکل گرفته است. در این روند نوین، روسیه از یک سو با چالش های گسترده ای با غرب مواجه بود و از سوی دیگر باید با ظرافت و هوشمندی به نزدیکی روابط با کشورهای متعارض در نظام بین الملل فکر می کرد (همکاری با غرب و نگاه به شرق) یعنی تقریباً همان اهداف پوتین در سیاست خارجی روسیه را مد نظر می گرفت (شعیب، ۱۳۹۰: ۱۲).

ب. راهبرد نگاه به شرق

راهبرد نگاه به شرق در سیاست خارجی روسیه حول چند محور عمده شکل گرفت که از آن جمله می توان به گسترش روابط با چین، ایران و هند از یک سو و افزایش مناسبات با کشورهای خاورمیانه و آمریکای لاتین از سوی دیگر اشاره کرد. همچنین حضور در سازمان شانگهای و حفظ نفوذ در کشورهای آسیای مرکزی نیز از دیگر راهبردهای اساسی کرملین در نگاه به شرق محسوب می شد. در این میان روابط روسیه

و چین از اهمیت فراوانی برخوردار بود. زیرا هر دو کشور از توان بالقوه‌ای در عرصه سیاست بین‌الملل برخوردار و ضمن عضویت در شورای امنیت سازمان ملل، در زمره کشورهای هسته‌ای نیز بودند.

به طور کلی روابط روسیه و چین را پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و از میان رفتن تنش‌های ایدئولوژیکی بین پکن و مسکو، می‌توان در ذیل پیمان شانگهای و اهداف اصلی این پیمان جستجو نمود. براین اساس مسئله امنیت در مناطق مرزی، وجود گرایش‌های تجزیه‌طلبانه، جلوگیری از نفوذ تدریجی نیروهای بیگانه در منطقه، مبارزه با حضور افراطیون مذهبی در آسیای مرکزی و مقابله با قاچاق مواد مخدر، کالا و تسلیحات از جمله علایق مشترک روسیه و چین برای حضور در سازمان همکاری شانگهای محسوب می‌شوند. ضمن آنکه اتخاذ سیاست یکجانبه‌گرایی از سوی دولتمردان کاخ سفید و لحاظ نکردن منافع دیگر کشورها در منطقه نیز روابط روسیه و چین را تحت‌الشعاع خود قرار داده است. از این رو نقطه مشترک در روابط روسیه و چین را می‌توان در مسائل امنیتی و حضور روزافزون آمریکا در منطقه آسیای مرکزی جستجو نمود. به نحوی که روسیه و چین، ضمن مخالفت با سیاست‌های یکجانبه‌گرایانه آمریکا، خواهان چند قطبی شدن جهان و اتخاذ سیاست‌های چند جانبه‌گرا نیز هستند.

در این راستا بود که مدودف بعد از انتخاب به ریاست جمهوری به چین سفر کرد. انتخاب چین به عنوان نخستین سفر خارجی مدودف، پیام‌های مهمی برای غرب در برداشت. به‌خصوص که در آن سفر، دو کشور به محکوم نمودن طرح سپر دفاع موشکی آمریکا پرداختند و آن را تضعیف‌کننده تلاش‌های بین‌المللی برای خلع سلاح خواندند (شعیب، ۱۳۸۷: ۲۳).

مدودف در نگاه راهبردی خود به شرق، ضمن گسترش روابط با چین و مداخله مؤثر در پرونده هسته‌ای ایران، نگاهی ویژه نیز به خاورمیانه و به طور کلی جهان اسلام

داشت. منطقه ای که در آن نوعی نارضایتی از آمریکا و بدبینی نسبت به غرب وجود داشت و روسیه می‌توانست به بهترین شکل از این احساسات بهره‌برداری نموده و با فروش تسلیحات نظامی به سوریه و به رسمیت شناختن گروه‌هایی نظیر حماس و حزب‌الله، که از سوی غرب به عنوان گروه‌های تروریستی شناخته شده بودند، گام‌های مؤثری جهت تحکیم روابط با کشورهای خاورمیانه به‌خصوص کشورهای معارض با آمریکا بردارد. روسیه برای پی‌گیری سیاست‌های خود در خاورمیانه علاوه بر آن که روابط نزدیکی که با کشورهایی همچون ایران، سوریه و مصر برقرار کرد، به عنوان عضو ناظر در سازمان کنفرانس اسلامی نیز حضور یافت و سعی می‌کرد نقش مؤثرتری در مناقشه اعراب و اسرائیل و روند صلح خاورمیانه ایفا نماید.

یکی دیگر از ابعاد راهبردی روسیه در نگاه به شرق را می‌توان در روابط مسکو با کشورهای آمریکای لاتین مشاهده نمود. بر این اساس توسعه همکاری‌های نظامی با ونزوئلا و نیز احتمال استقرار مجدد موشک‌ها و رهگیرهای روسی در کوبا می‌توانست از جایگاه مهمی در سیاست خارجی روسیه برخوردار باشد. همچنین با توجه به بحران سیاسی و اخراج سفرای آمریکا از بولیوی و ونزوئلا و حمایت برخی کشورهای منطقه آمریکای لاتین از جمله نیکاراگوا و هندوراس از این اقدام، روسیه توانست از فرصت استفاده کرده و به کشورهای فوق نزدیک گردد.

به طور کلی می‌توان گسترش همکاری با چین، توسعه سازمان شانگهای، مخالفت با تهاجم نظامی آمریکا به عراق، انتقاد از تلاش‌های آمریکا برای دموکراتیزه کردن خاورمیانه، ممانعت از شناسایی حماس و حزب‌الله به عنوان گروه‌های تروریستی، ایفای نقش در روند صلح خاورمیانه، همکاری با ایران در زمینه انرژی اتمی و فروش تسلیحات، پیشنهاد فروش راکتور هسته‌ای به ترکیه، عربستان سعودی، اردن، امارات متحده عربی و ... تلاش برای برقراری ارتباط با دولت‌ها و جنبش‌های اسلامی، فروش

تسلیمات نظامی به کشورهای خاورمیانه و آمریکای لاتین و عملی ساختن ایده تشکیل یک کارتل گازی شبیه اوپک را می توان از جمله روش های اتخاذ شده از سوی مسکو در راهبرد نگاه به شرق محسوب نمود. (کولایی، ۱۳۷۶، ۱۳۵) همچنین روسیه در نگاه به شرق در پی تحکیم روابط با دولت ها و گروه هایی بود که به نوعی با غرب و به ویژه با ایالات متحده آمریکا ضدیت داشتند. بگونه ای که این امر را در راستای ایجاد یک بلوک ضدآمریکایی می توان تلقی نمود.

مدودف نیز همچون پوتین، رویکرد نسبتاً مستقلی را نسبت به مسئله هسته ای ایران در پیش گرفت و سعی می کرد در برنامه های هسته ای ایران به عنوان بازیگری قدرتمند و مقتدر میان ایران و غرب به ایفای نقش بپردازد. به نحوی که برنامه های هسته ای ایران و همکاری مسکو با تهران، می توانست از یک سو روابط کرملین و کاخ سفید را تحت تأثیر قرار داده و از سوی دیگر مسکو را به بازیگری مهم میان ایران و غرب تبدیل کند. بر این اساس بود که برنامه های هسته ای ایران و همکاری های اتمی مسکو با تهران، یکی از مهم ترین محورهای مناقشه میان روسیه و آمریکا را شکل می داد و فعالیت های هسته ای ایران و همکاری های اتمی تهران و مسکو، به مثابه ابزاری برای چانه زنی جهت اخذ امتیازات بیشتر از غرب و به خصوص آمریکا مبدل شده بود. روس ها برای آنکه از یک سو به تهدیدهای آمریکا در خصوص گسترش ناتو به شرق و طرح هایی نظیر سپر دفاع موشکی پاسخ دهند و از سوی دیگر از عرصه تعاملات جهانی قدرت های بزرگ نیز خارج نشوند و با تاکید بر مسائلی نظیر برنامه های هسته ای ایران، سعی در امتیازگیری از غرب داشتند. بنابراین می توان روسیه را بازیگری میان ایران و غرب به خصوص آمریکا محسوب نمود که در مواضع اعلانی و اقدامات عملی خود، از یک سو رفع تهدیدهای امنیتی و از سوی دیگر کسب منافع بیشتر را دنبال می کرد.

با نگاهی تطبیقی به مطالب فوق ضرورت دارد تا به وجوه افتراق و اشتراک در سیاست خارجی روسیه در دو دوره چهار ساله ریاست جمهوری پوتین و سپس دوره

چهار ساله مدودف بپردازیم:

الف. وجوه اختلاف پوتین و مدودف در سیاست خارجی

از ابتدای حضور مدودف در کاخ کرملین، همه در صدد بودند تا نقاط اشتراک و افتراق وی با پوتین را در یابند. البته طرفداران حزب روسیه واحد اصرار داشتند تا در یک راستا سیاست خارجی هر دو را قلمداد نمایند. برای بررسی رویکرد آنان در اینجا به موارد اختلافاتشان اشاره می‌گردد.

پوتین سعی می‌کرد بر منافع کلان روسیه تمرکز کند، حال آنکه مدودف سعی می‌کرد هادی منافع میان مدت و کوتاه مدت مسکو در نظام بین الملل بوده و پازل‌های درهم ریخته مسکو و اتحادیه اروپا را بار دیگر بازچینش نماید.

حضور همزمان مدودف و پوتین در راس معادلات سیاسی کاخ کرملین تردیدها و دغدغه‌های زیادی را در ذهن ایجاد می‌کرد. هرچند پوتین و مدودف را نمی‌توان به عنوان نماد دو نوع تفکر متفاوت دانست، اما مسلماً خط مشی سیاسی مدودف و پوتین در برخی موارد با یکدیگر یکسان نبود. همچنین روسها می‌خواستند نمونه‌هایی از دمکراسی و تفاوت افکار و تفاوت خود با افکار کمونیستی و لنینیستی را نشان داده و بگویند عصر کمونیسم محوری به پایان رسیده و کسب منافع حرف اول و آخر را در کشورشان می‌زند (غفاری، ۱۳۹۰: ۹).

هرچند پوتین به عنوان نخست وزیر و مدودف به عنوان رئیس جمهور روسیه به ایفای نقش بین المللی خود می‌پرداختند، اما کماکان در خصوص این نقش آفرینی شک و شبهه‌های زیادی وجود داشت و اینکه علی‌رغم حضور مدودف در کاخ کرملین، روسیه هنوز دوران گذار از پوتین را تجربه نکرده بود و پوتین کماکان اصلی‌ترین شخصیت سیاسی این کشور محسوب می‌شد. بر این اساس پوتین خود به تدوین سیاست داخلی و خارجی روسیه می‌پرداخت و مدودف را به عنوان متغیری وابسته به

خود تعریف می کرد. البته مدودف گوشه چشمی نیز به میزان محبوبیت اجتماعی خود در بین روسها داشت.

از سوی دیگر، مدودف ترجیح می داد اختلافات سلیقه ای خود و پوتین را به رسانه‌های روسی و حتی جلسات داخلی حزب روسیه واحد نکشاند. واقعیت امر این بود که هیچ سیاستمداری نمی تواند دخالت فرد حقیقی و حقوقی پایین تر از خود در امور کشور را تحمل کند. این قاعده در اینجا نیز صدق می کرد. بسیاری از طرفداران حزب روسیه واحد می دانستند که رابطه پوتین و مدودف از نوع رابطه پوتین با لاوروف یا سرگئی ایوانف است. یعنی رابطه ای مشخص و یکطرفه که در آن پوتین حرف اول و آخر را می زند. این در حالی بود که احساس می شد مدودف علاقه‌ای ندارد که با لاوروف یا دیگران مقایسه شود.

پوتین و مدودف در بسیاری از زمینه‌ها، خصوصا نحوه برخورد با بحران گرجستان، تمایل اوکراین به ناتو، مسائل مربوط به شرکت گاز پروم، نحوه بازی با برگ برنده انرژی و... نقاط اشتراک زیادی با یکدیگر داشتند، اما در برخی مواقع نیز به نظر می رسید دو طرف به صورت بالقوه اختلافاتی با هم دارند که به سادگی نمی‌توان از کنار آنها گذشت. یکی از این اختلافات به آینده سیاسی آمریکا و روسیه مربوط می شد. تصور می‌شد در صورت حضور باراک اوباما یا جان مک‌کین در کاخ سفید و آغاز دور جدید هجمه‌های تبلیغاتی کاخ سفید علیه کاخ کرملین (که به دلیل افول قدرت نومحافظه کاران واشنگتن متوقف شده بود) اختلافات میان پوتین و مدودف پررنگ تر خواهد شد.

پوتین در زمان حضور خود در کاخ کرملین به عنوان رئیس جمهور، مناسبات سیاست خارجی روسیه را درهاله ای از ابهام تعریف نمود. از یک سو نسبت به تحرکات گرجستان واکنش نشان می داد و از سویی دیگر به راحتی در برابر زیاده خواهی های واشنگتن در شورای امنیت سازمان ملل متحد سرتعظیم فرود می آورد.

پوتین علاقه زیادی نسبت به بازی با برگ برنده انرژی در اتحادیه اروپا داشت. پوتین تصور می کرد که برگ برنده انرژی می تواند تمایل اروپا را به سود مسکو تغییر دهد، در صورتی که تجربه این خوش باوری کاذب پوتین را رد می کرد و کلیت نگاه ملتهای اروپایی نسبت به پوتین تهدید محور بود. از سوی دیگر، ناسیونالیسم اروپایی به صورت بالقوه درمیان سران اتحادیه اروپا پررنگ تر شده بود. تداوم این روند انزوای بیشتر روسیه در اروپا را رقم می زد.

پوتین نسبت به مسائل بین المللی نگرشی کلان داشت. این نگرش کلان محور سبب شد که در بسیاری از ظرافت ها پوتین مانند سیاستمداری مبتدی رفتار کند. پوتین همواره دغدغه قطبیت کاخ کرملین را در سر می پروراند، اما راهکارهایی که جهت دستیابی به این هدف در سر داشت زیاد کارآمد نبود. روسیه بارها در شورای امنیت سازمان ملل متحد یا کمیته چهارجانبه صلح خاورمیانه (کوارتت) در مقابل زیاده خواهی های آمریکا تسلیم گردید و در قالب سکوت استراتژیک بار جدیدی از تهدیدات را به سوی خود سرازیر نمود زیرا نمی خواست در موضوعات کمتر حیاتی حساسیت غرب را نسبت به روسیه تحریک نموده و روابط روسیه با غرب را دچار تنش نماید. در خصوص بروز انقلابهای رنگین در حیات خلوت روسیه نیز این کشور در حد یک قدرت ظاهر نشد و به ساکاشویلی و یوشچنکو اجازه داد تا به عواملی مزاحم برای حرکت روبه رشد مسکو تبدیل شوند.

در زمان حمله غرب به لیبی بود که جنبه‌هایی از تضاد سیاسی بین پوتین و مدودف به صورت رسمی آشکار شد. در اوائل سال ۲۰۱۱ شورای امنیت و با حمایت روسیه به صدور قطعنامه ای به حمایت از شورشیان مخالف سرهنگ قذافی متعهد دیرین روسیه در لیبی رای داد. علی رغم اصرار پوتین برای وتوی این قطعنامه، سرانجام به دستور مدودف، روسیه از آن حمایت نمود. اظهار نظر پوتین در خصوص مخالفت وی با کاربرد نیروی

نظامی علیه لیبی و در مقابل تأکید صریح مدودف بر منطقی بودن صدور قطعنامه به‌کارگیری زور علیه قذافی، نشانه‌ای مشهود از این اختلاف نظر تلقی گردید.

مورد بعدی اختلاف در خصوص آینده مناسبات آمریکا و روسیه بود که مدودف به این مناسبات خوشبین و پوتین بدبین بود در حالیکه برای بسیاری از کارشناسان مسجل بود که مک کین و اوباما، هردو نسبت به روسیه دیدگاهی تهدید محور دارند. این نگاه تهدید محور سالها قبل از آن به اروپا نیز سرایت کرده بود.

یکی دیگر از عرصه‌های اختلاف میان پوتین و مدودف، نحوه ارتباط با جمهوری اسلامی ایران و جایگاه ایران در سیاست خارجی روسیه بود. «الکساندر فومنکو» معتقد بود بهترین جهت برای فعالیت سیاست خارجی روسیه امروز جهت شرقی است چرا که روسیه فقط در شرق دارای ابتکار ژئوپلیتیک و آزادی مانور کافی است و فقط اینجا امکان ایجاد سیستم مختصات ژئوپلیتیک جدید وجود دارد (فومنکو، ۱۳۸۸: ۱۰۵). اما مدودف با جهت‌گیری به سمت غرب و تلاش برای بهبود روابط با غرب، آمریکا را به عنوان تنها ابرقدرت نظام قطبی متکثر پذیرفته به دنبال تامین توازن منافع بود. برای او توازن قوا به اندازه توازن منافع اهمیت نداشت و اعتقاد او به همکاری در عرصه بین‌المللی با غرب بود بگونه‌ای که با غرب دچار تنش نشود. در واقع روسیه ثبات استراتژیک را به رقابت استراتژیک ترجیح می‌داد (جعفری و میرجلالی، ۱۳۸۹: ۱۷۴).

با آمدن مدودف به کرملین در سال ۲۰۰۸ و تغییر محسوس دیدگاههای روسیه پس از روی کار آمدن دموکراتها در آمریکا و ملایم شدن روابط میان مسکو- واشنگتن، روابط بین مسکو و تهران فاز دشوارتری شد، چرا که به موازات توافقه‌های پشت پرده و همچنین فشار علنی غرب با کمک روسیه علیه ایران برای توقف برنامه‌های هسته‌ای شدت بیشتری گرفت. در همین راستا با ارائه طرح گام به گام لاوروف زمینه‌ای برای بازنگری در مناسبات دوجانبه فراهم شد (بهشتی پور، ۱۳۹۰: ۷۱-۶۸).

در سال ۲۰۱۰، روسیه یک بار دیگر به تحریم‌ها علیه ایران رأی مثبت داد

(Parker, 2010:1). فاصله گرفتن مواضع دو کشور در این دوره اثر منفی خود را بر جهت گیری رفتار روسیه در همکاری نظامی خویش با ایران در دوره ریاست جمهوری مدودف بر جای گذاشت.

مدودف در ۲۲ سپتامبر ۲۰۱۰ با صدور فرمانی دستور اجرای قطعنامه شماره ۱۹۲۹ شورای امنیت سازمان ملل متحد را صادر نمود که به موجب آن صدور تانک، خودرو زرهی، توپ های کالیبر بزرگ، هواپیماهای جنگی، بالگرد، ناو جنگی و سیستم های ضد هوایی اس ۳۰۰ به ایران منع شد (نوری، ۱۳۹۰: ۱۷۵). لذا روابط ایران و روسیه که تا آخر دوره پوتین خوب و در حال رشد بود بناگاه در اثر همراهیهای روسیه با غرب در اعمال تحریمها علیه ایران و در دوره چهارساله مدودف روابط دچار آسیبهای جدی شد.

در سال ۲۰۰۷ روابط اقتصادی روسیه و ایران تا ۴ میلیارد دلار افزایش یافته بود در حالی که در سال ۲۰۰۹ این رقم کاهش پیدا کرد و نزدیک به ۲ میلیارد دلار رسید.

ب. وجوه اشتراک پوتین و مدودف در سیاست خارجی

۱- سیاست روسیه خارجی روسیه در دوران دو رئیس جمهور نسبت به غرب عمدتاً ترکیبی از مخالفت و مشارکت بوده و در این دورانها همیشه روسیه نسبت به غرب صرفاً یک سیاست مقابله جویانه نداشته است. سیاست روسیه نسبت به غرب عمدتاً ترکیبی از مخالفت، مشارکت، رقابت و همکاری بود. گرچه وجه رقابت در سیاست خارجی پوتین نسبت به دوره مدودف پررنگ تر بوده و وجه همکاری و مشارکت در دوران مدودف نسبت به دوران پوتین تا اندازه ای بیشتر داشت.

۲- جهت گیری سیاست خارجی روسیه در هشت سال دوره پوتین و چهار سال مدودف عموماً بر توجه به غرب متمرکز بود. اصرار غرب بر اسقرار پایگاه موشکی و توسعه ناتو به سوی شرق، برای بار دوم در دوران مدودف، سیاستهای غربگرایانه

روسیه را با شکست مواجه کرد و توجه روسیه مجدداً به شرق و خاورمیانه بیش از گذشته شد. از دلایل این امر می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

الف) عملیات نظامی موفق ناتو در خاورمیانه

ب) فشار ناتو و به ویژه اتحادیه عرب و کشورهای غربی به سوریه تا نقش روسیه در مسائل خاورمیانه را کمرنگ‌تر کنند. چنانچه جهت‌گیری این فشارها به سمت عراق و احتمالاً ایران سوق یابد می‌تواند برای روسیه بسیار هشدار دهنده شود.

د) همزمان روسیه نگران وقوع یک درگیری بین ارمنستان و آذربایجان بود که حتی احتمال ورود ناتو در این درگیری وجود دارد و این خودش می‌تواند مشکلاتی را در جبهه جنوبی برای روسیه ایجاد کند.

ه) تداوم و تسری بهار عربی در منطقه می‌تواند فضایی را ایجاد کند که به وضعیت موجود و متوازن در روابط روسیه و کشورهای مسلمان آسیب برساند. فضای جدید اسلام‌گرایی و نقش قطر، عربستان و ترکیه در تشویق اسلام‌گرایان شرایط را برای آسیب‌پذیری نقش روسیه در مسائل مربوط به مسلمانان در آسیای مرکزی، قفقاز و در حتی در بین ۳۰ میلیون مسلمان ساکن در خود روسیه فراهم کرده است. از نگاه روس‌ها هم‌پیمانی آمریکا و اسلام‌گرایان عربستانی، ترکیه‌ای و اخوانی و حتی طالبانی می‌تواند فضای عمومی خاورمیانه، مرزهای جنوبی روسیه در آسیای میانه و قفقاز را برای روسیه محدودتر و سخت‌تر کند. مجموعه حوادثی که در منطقه رخ داده است باعث شده که توجه روسیه به مرزهای جنوبی و به ویژه خاورمیانه بیشتر شده و حتی بر نوع آرایش نظامی جدید نیز تأثیر بگذارد و جهت‌گیری جدیدی نسبت به این مسائل داشته باشد.

۳- هر دو رئیس‌جمهور اولویت حفظ منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای در چارچوب NPT و در حین حال به رسمیت شناختن حق کشورها برای داشتن تکنولوژی هسته‌ای صلح‌آمیز را مورد تأیید و تأکید قرار می‌دادند.

۴- در دوران پوتین و مدودف، سیاست خارجی روسیه ضمن تأکید بر حفظ جایگاه

شورای امنیت به عنوان محلی برای تصمیم‌گیری و ایجاد الزامات، بعضاً در زمینه بحران هسته‌ای ایران با آمریکایی‌ها در بخش تصویب قطعنامه‌ها نیز همکاری می‌کرد.

۵- سیاست خارجی روسیه در دوران هر دو رئیس‌جمهور با ایجاد فشار به وسیله قطعنامه‌ها علیه کشورهای دیگر و مداخله شورای امنیت در مسائل داخلی کشورها و اینکه شورای امنیت ابزاری شود در دست قدرت‌های بزرگ علیه استقلال ملی کشورها موافق نبود و هم‌اینک نیز نمی‌باشد. البته این سیاست نه تنها در مورد ایران بلکه در مورد کشورهای دیگر هم صدق می‌کند.

۶- روسیه در دوران پوتین و مدودف به طور کلی در مورد کشورهایی که (غیر از آنهایی که دارای تکنولوژی هسته‌ای هستند) قصد ورود به بازار تکنولوژی هسته‌ای را داشتند، به خاطر یک سری منافع تجاری نگران بودند چرا که برای خود بازاری در جهان قائل بوده و طبیعتاً دوست نداشتند کشورهای دیگر وارد این بازار شده و مسیر را برای دیگران باز کنند.

۷- پوتین و مدودف هر دو یک خط قرمزی در بحث هسته‌ای داشتند و آن درصد غنی‌سازی اورانیوم است، اما طبیعتاً نه به سختی و با اعمال فشار غربی‌ها، باید در نظر داشت که معمولاً در بحث هسته‌ای موافقت و مخالفت روسیه با کشورهای غرب محدود به آن خط قرمز می‌شود. قبلاً وزیر امور خارجه روسیه یک بار گفته بود که این خط قرمز برای ما غنی‌سازی تا سقف ۲۰ درصد است.

۸- با نگاهی بر اسناد راهبردی سیاست خارجی روسیه در سالهای ۲۰۰۰ و ۲۰۰۸ می‌توان عنوان داشت که هر دو رئیس‌جمهور در دوران‌های ریاست خود بر اینکه باید نقش روسیه در روند مسائل جهانی افزایش پیدا کند، تاکید داشتند.

۹- هر دو معتقد بودند سیاست جهانی دچار تغییرات اساسی شده که بر روابط بین‌الملل تاثیر مستقیم داشته است. هر دو به شروع یک جنگ سرد در جهان اعتقادی

نداشتند. از نگاه آنان روسیه رویارویی ایدئولوژیکی و میراث جنگ سرد کنار گذاشته شده است در حالیکه جنگ سرد دارای مولفه ایدئولوژیک بود که در یک طرف آن جهان کمونیسم و در طرف دیگر دنیای سرمایه داری قرار داشت.

۱۰- هر دو معتقد بودند روند جهانی سازی با چالش های جدی روبرو شده است که غرب از قبول مسئولیت آن سرباز می زند. هر دو تلاش داشتند تا با کنار گذاشتن مفهوم "دشمن"، از کلماتی همچون رقابت و همکاری در برابر غرب بجای آن استفاده کنند.

۱۱- هر دو به دفاع از اصول حقوق بین الملل و ممانعت از برخوردهای یکجانبه گرای اعتقادی وافر داشتند.

۱۲- پوتین و مدودف هر دو بر شکل گیری نظم نوین جهانی و قصد روسیه برای تاثیرگذاری در روند شکل گیری آن تاکید می کردند.

۱۳- هر دو بر دفاع از منافع ملی روسیه در برابر غرب با حفظ اصول بین المللی در روابط تاکید داشتند.

۱۴- در سند دکترین سیاست خارجی روسیه در سال ۲۰۰۸ آن تغییرات اساسی که غرب انتظار داشت با به قدرت رسیدن رهبر جدید در روسیه صورت گیرد، محقق نشد و جهت گیری سیاست خارجی روسیه مانند دوران پوتین به سمت رقابت بیشتر با غرب بود در حالیکه غربی ها امیدوار بودند به دلیل آنکه مدودف لیبرال تر و سابقه کا.گ.ب ندارد و جوان تر از پوتین است، تعامل بیشتر و بهتری با غرب برقرار کند.

۱۵- هرچند در دورانهای پوتین و مدودف روسیه بارها اعلام آمادگی کرد تا از انتقادات خود نسبت به غرب بکاهد و دیپلماسی نرم تری را در پیش گرفته و به سمت پیشنهاد های جدید برای گفتگو و همکاری های سازنده روی آورد. ولی در سند راهبردی سیاست خارجی سال ۲۰۰۸ روسیه تاکید گردیده که مسکو حاضر به دادن امتیازهای یک جانبه به آمریکا نخواهد بود.

۱۶- مدودف با مطرح کردن این شعار که «سیاست خارجی فعالانه، مهمترین منبع

ادامه پیشرفت روسیه است». کوشید تا مانند پوتین نشان دهد که سیاست خارجی در روسیه همچنان به عنوان برگ برنده ای در تامین منافع روسیه مطرح است. ۱۷- در سند راهبردی سیاست خارجی روسیه در سال ۲۰۰۸ آمده بود روسیه به موازات افزایش فشار آمریکا که جلوه بیرونی آن در ماجرای استقرار سپر دفاع موشکی در شرق اروپا شاهد آن هستیم و نیز گسترش نفوذ ناتو به حوزه حیاط خلوت روسیه در جمهوری های شوروی، همه امکانات خود را بسیج کرده است تا مانع توسعه نفوذ امریکا در اروپا بشود. به همین منظور مدودف در سند راهبردی سیاست خارجی روسیه در سال ۲۰۰۸ جهت گیری سیاست خارجی روسیه را به سمت حیاط خلوت آمریکا در آمریکای لاتین سوق داد که این نیز با سیاستهای پوتین هم راستا بود و تلاش می کرد تا نقش فعال تری را در معادلات خاورمیانه و آفریقا ایفا کند.

نتیجه گیری

در سال ۲۰۰۰ که ولادیمیر پوتین در قامت رئیس جمهور آغاز به کار کرد روسیه افسرده و زخم خورده از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی بود. زخم های دوران ریاست جمهوری بوریس یلتسین نه تنها التیام نیافتند بلکه شکست های متعدد روس ها در جنگ چچن بر التهاب آنها افزود. به همین دلیل بازسازی روحیه ملی برای حرکت به سوی توسعه و مبارزه با پیامدهای ناشی از فروپاشی در راس برنامه های پوتین قرار گرفت. او مجبور بود که بر فتوحات گذشته و موفقیت های به دست آمده در دوران - اتحاد جماهیر شوروی تاکید کند.

بعد از به قدرت رسیدن مدودف، تغییرات صورت گرفته در کرملین و جابجایی در مناصب کلیدی روسیه به نحوی بود که در وهله نخست نمی شد دگرگونی محسوسی را در عرصه های سیاسی این کشور انتظار داشت. به خصوص که از یک سو مدودف تحت حمایت پوتین به قدرت دست یافته و از سویی دیگر مدودف خود را همگام و

سازگار با سیاستهای رئیس‌جمهور پیشین نشان داده بود. از این رو مدودف به محض پیروزی در انتخابات از نزدیکی به سیاستهای رئیس‌جمهور پیشین یعنی پوتین سخن به میان آورد و در یک تقسیم‌کار از تعیین مواضع اصلی داخلی و سیاست خارجی به عنوان مسئولیت رئیس‌جمهور و هدایت فعالیتهای اقتصادی توسط نخست‌وزیر یاد کرد. همچنین این نکته که یک رئیس‌جمهور بلافاصله پس از پایان دوره ریاست جمهوری خویش، صاحب‌مقام نخست‌وزیری شود، اتفاقی نادر در عالم سیاست بود و به همین سبب مدودف ضمن مطرح نمودن مسئله تقسیم قدرت با پوتین، بر ادامه خط مشی‌های پیشین روسیه نیز صحنه می‌گذاشت، به نحوی که در نگاه نخست می‌شد پوتین را صحنه‌گردان اصلی سیاست روسیه و مدودف را تنها به عنوان دارنده منصب ریاست جمهوری تلقی نمود.

مدودف در زمینه سیاست خارجی در بین رقبای خود شهرت به میانه روی داشت و این خصالت او را به چهره‌ای مقبول برای رقبای غرب نشین روسیه تبدیل کرده بود. اما واقعیت این بود که مدودف در سیاست خارجی بیش از سیاست داخلی تابع اندیشه‌های پوتین قرار داشت. مدودف به واسطه دیدگاه‌های اقتصادی حامی بخش خصوصی شناخته می‌شد. تمایلات اقتصادی او موجب تقویت این باور شده بود وی مخالف رویکردهای تقابلی جویانه در حوزه خارجی بود و در بین گفتمان‌های جاری روسیه یعنی آتلانتیک‌گرایان و ناسیونالیست‌ها، دیدگاه مدودف هم‌راستا با گروه اول در نظر گرفته می‌شد. اما در نهایت با قاطعیت باید گفت که مدودف در کارزار دیپلماسی به ویژه در موضوعات راهبردی از جمله: سیاست انرژی، خلع سلاح، روابط راهبردی با آمریکا و موضوعات امنیتی بر سنت و راه ده ساله روسیه وفادار بود. فقدان تجربه کافی در چالش‌های بزرگ سیاست خارجی به ویژه موضوع‌های «سخت» امنیتی و راهبردی او را مجبور می‌کرد که همچنان متکی بر توان پوتین، در میدانی رقابت جهانی گام بردارد. حمایت پوتین از مدودف به عنوان یک مدیر اقتصادی، ناشی از تاکید او بر ضرورت

تقویت قدرت «نرم» روسیه در عرصه بین‌الملل و به‌ویژه در حوزه اقتصادی بود. به نظر پوتین، کشوری مایل به ایفای نقش برتر در جهان معاصر است که قادر به عملکرد مؤثر در سیستمی باشد که وجه غالب آن روابط و قدرت اقتصادی است. در این سیستم، قدرت اقتصادی موثرترین سازوکار ارتقای جایگاه روسیه در عرصه بین‌الملل و تحقق اهداف سیاست خارجی آن است.

در دوران پوتین وزن و اهمیت روسیه در جهان افزایش یافت. عقب نشینی غرب در برابر روسیه در زمینه مخالفت با عضویت گرجستان و اوکراین در ناتو در مقطعی که اساساً به دلیل تهدیدهای روسیه صورت گرفت و نیز افزایش تردیدها در باره استقرار سپر دفاع موشکی امریکا در اروپای شرقی در کنار افزایش قابل توجه قدرت نظامی روسیه و از سرگیری پرواز بمب افکن‌های استراتژیک این کشور همگی نشانگر احیاء قدرت روسیه در سطح بین‌المللی بود.

به طور خلاصه باید اذعان نمود که خط مشی مدودف نیز با سیاست‌های پوتین به دلایل زیر همگام و هم راستا بود:

۱. وجود شناخت کامل پوتین از مدودف به سبب دوستی دیرینه و همکاری‌های نزدیک سیاسی بین آنها باعث شده بود تا پوتین بیش از حد به مدودف اعتماد کند. قطعاً مدودف هم در این مورد توانسته بود به خوبی اعتماد پوتین را نسبت به خود جلب نماید.

۲. نفوذپذیری مدودف از پوتین در فرایند تصمیم‌سازی‌های خارجی که این امکان با توجه به احتمال حضور مستقیم پوتین در روند سیاستگذاری‌ها (با عنایت به موافقت رسمی وی با پیشنهاد مدودف مبنی بر پذیرش پست نخست‌وزیری دولت آینده) و سابقه اعتماد، دوستی و تعامل مثبت پوتین و مدودف به طور جدی قابل بررسی است.

۳. عدم تخصص مدودف و نزدیکان او در طیف لیبرال به پیچیدگی‌های حوزه

سیاست خارجی به ویژه موضوعات «سخت» (امنیتی و راهبردی) او را مجبور کرد به واسطه ماهیت و ویژگی‌های خاص سیاست خارجی روسیه که درگیری در موضوعات «سخت» را برای این کشور الزامی می‌کند، از تخصص و تجربه پوتین کمک بگیرد.

۴. مدودف هرگونه پیشرفت خود در کرملین را مدیون پوتین می‌داند زیرا پوتین بود که وی را با خود از سنت پترزبورگ به کرملین آورد و به مقام بالای سیاسی ارتقاء داد.

۵. علیرغم ریاست جمهوری مدودف اهرمهای قدرت به میزان بسیار زیادی در دستان پوتین متمرکز شده بود. مدودف در دوران ریاست جمهوری درک کرده بود تمامی اهرمهای قدرت در اختیار پوتین است. بنابراین هرگونه عمل خودسرانه می‌تواند به نابودی و حذف کامل وی از صحنه سیاست بیانجامد. بنابراین عقل سلیم به وی حکم می‌کرده که اقدامی بر خلاف نظر یا مشورت پوتین انجام ندهد. در چنین صورتی این امید وجود داشت که بعد از دو دوره ریاست جمهوری پوتین یعنی بعد از ۱۲ سال ریاست جمهوری، بسان یلتسین که قدرت را به پوتین واگذار نمود، پوتین نیز در زمان بازنشستگی قدرت را به مدودف واگذار نماید.

۶. با توجه به اینکه پوتین و مدودف هر دو سیاست خارجی روسیه را با هماهنگی و بنابر دکترین‌های سیاست خارجی روسیه که در سالهای ۲۰۰۰ و ۲۰۰۸ تدوین شده بود اجرا و تعقیب نمودند، بنابراین پذیرش وجود اختلاف نظر و استقلال رای مدودف از پوتین درست نبوده و اتخاذ هرگونه تصمیمی در سیاست خارجی روسیه قطعاً با موافقت قبلی پوتین بوده است.

۷. با توجه به چهره ای که پوتین و مدودف از خود در برابر جهان غرب نشان داده بودند به نوعی می‌خواستند از طریق این چهره سیاست‌های خارجی خود را به پیش ببرند. یعنی به بیان ساده تر اینکه مدودف لیبرال و غربگرا، مخالف سیاستهای پوتین بوده و خواهان همکاری با غرب است و چنانچه سیاست خارجی اتخاذ شده او در همکاری با غرب شکست بخورد باید منتظر روی کار آمدن پوتین و سیاستهای مقابله

جویانه وی با غرب بود. امری که قبلاً نیز در دوره بعد از فروپاشی تجربه شده و با شکست سیاستهای غرب گرایانه کوزیروف نهایتاً به روی کار آمدن پریماکف و پوتین و اتخاذ سیاستهای مقابله با غرب انجامید.

منابع:

- زادوخین، آ.گ (۱۳۸۸). سیاست خارجی روسیه، خودآگاهی و منافع ملی، ترجمه مهدی سنایی، تهران، موسسه مطالعات و تحقیقات بین المللی ابرار معاصر.
- لاروئل، مارلن (۱۳۸۸)، اوراسیاگرایی روسی (ایدئولوژی امپراتوری)، ترجمه جعفر سیدزاده، و محمدحسین دهقانیان، تهران، موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین المللی ابرار معاصر.
- نوری، علیرضا (۱۳۸۹)، سیاست خارجی روسیه در دوره پوتین اصول و روندها، تهران، دانشگاه جامع امام حسین.
- نوری، علیرضا (۱۳۹۱)، فرهنگ سیاسی، دموکراسی حاکمیتی و اپوزیسیون بی تجربه در روسیه، تهران، موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین المللی ابرار معاصر
- ابوالحسن شیرازی، حبیب اله (تابستان ۱۳۸۷)، "گرجستان از انقلاب رز تا جنگ با روسیه"، فصلنامه مطالعات اوراسیای مرکزی، سال اول، شماره دوم.
- امیراحمدیان، بهرام (۱۷ اردیبهشت ۱۳۹۰)، "روسیه و خاورمیانه"، همشهری دیپلماتیک، شماره ۴۷.
- بهشتی پور، حسن (۱۳۹۰)، "همکاری دوجانبه جمهوری اسلامی ایران و روسیه در قفقاز جنوبی؛ نگاهی به فرصتها و تهدیدها"، فصلنامه آسیای مرکزی و قفقاز، ش ۷۴.
- دانش نیا، فرهاد (زمستان ۱۳۹۱)، "کاربرد نظریه بازیه‌ها و نهادگرایی نولیبرال در تحلیل رفتار بازیگران اصلی اپک گازی"، پژوهشنامه علوم سیاسی، سال هشتم، شماره ۱.
- دانش نیا، فرهاد و زارعی هدک، معصومه (پاییز ۱۳۹۱)، "رویکرد روسیه در قبال گسترش اتحادیه اروپایی به شرق"، مجله دانش سیاسی و بین الملل، سال اول، شماره سوم.
- دهشیار، حسین (۱۳۹۰)، "روسیه پوتین: تعارض با آمریکا"، سایت مرکز پژوهش‌های علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه.
- شعيب، بهمن (۱۳۹۲)، "شرق و غرب در سیاست خارجی روسیه"، سایت روزنامه اطلاعات.

شعب بهمن (۱۳۸۷)، "سیاست خارجی روسیه: نگاه به شرق - حرکت به غرب"، موسسه مطالعاتی ایراس.

عطایی، فرهاد و شجاعی، محمدکاظم (۱۳۸۹)، "جایگاه روسیه در نظام بین‌الملل"، دو فصلنامه ایراس، سال پنجم، شماره ۶.

فیروزآبادی، محمدعلی (۲۴ مهر ۱۳۹۰)، "مدودف؛ همدست پوتین"، ترجمه از روزنامه اشپیگل، منتشره در روزنامه شرق، سال نهم، شماره ۱۳۶۹.

کاهه، ابوالفضل (۱۳۸۶)، "بازی جدید روس‌ها با نظام جهانی امریکا"، سایت باشگاه اندیشه.

گلشن پژوه، محمودرضا (۱۳۸۷)، "روسیه و امریکا، بازگشت جنگ سرد؟"، کتابخانه دیجیتال دید.

کولایی، الهه و نوری، علیرضا (تابستان ۱۳۸۹)، "عمل‌گرایی پوتین؛ تحول رویکردی در سیاست خارجی روسیه"، فصلنامه سیاست دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، شماره ۴۰ (۲).

کولایی، الهه (تابستان ۱۳۷۶)، "تحول در سیاست خاورمیانه ای روسیه"، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، سال ششم، دوره سوم، شماره ۱۸.

عسکری غلامرضا (۱۵ دی ۱۳۹۰)، "روس‌ها و پوتینسم"، روزنامه اطلاعات، شماره ۲۵۲۶۵.

عسکری غلامرضا (۱۵ دی ۱۳۹۰)، "روس‌ها و پوتینسم"، روزنامه اطلاعات، شماره ۲۵۲۶۵.

نوری، علیرضا (دی ۱۳۸۶)، "پیش‌بینی سیاست خارجی روسیه در دوره مدودف: استمرار عمل‌گرایی"، همشهری دیپلماتیک، شماره ۲ (۲۱)، صص ۵۴-۵۶.

واعظی، مهدی (مهر ۱۳۸۶)، "نمایش قدرت؛ تحلیل رفتار روسیه در قبال اقدامات ایالات متحده آمریکا: دلایل و فرضیه‌ها"، همشهری دیپلماتیک، شماره ۱۸.

Parker, John (March 2010), “Russia and Iranian Nuclear Program, Replay or Breakthrough”, **Institute for National Strategic Studies**, No. 9.

Rivlin, Paul (November 2005), “The Russian Economy and Arms Exports to Middle East”, **The Jaffee Centre for Strategic Studies (JCSS)**, Memorandum, No. 79.

Trenin, Dmitri (Spring 2007), “Russia Redefines Itself and Its Relation with West”, **Washington Quarterly**.

Cohen, Ariel (March 2007), “Russia's New Middle Eastern Policy: Back to Bismark?”, Yerusalem Centre for Public Affairs, Vol. 6, No. 25, available at: [http// www.jcpa.org](http://www.jcpa.org)

Friedman, George (February 2006), “The Middle East and Russia’s New Game”, available at: [http// www.stratfor.com](http://www.stratfor.com).

Monaghan, Andrew(July 2012), “The End of the Putin Era”, Press Conference in London online, available at: [http// www.carnegieendowment.org](http://www.carnegieendowment.org)